

دستور کار جامعه ایران و رضاشاه

کامران پورصفر

هنگامی که رضاشاه از ایران گریخت، سیاهکاری های نظمی که بر ایران تحمیل کرده بود، یکایک آشکار شد و این تصور قوت گرفت که دیگر کسی پیدا نخواهد شد که از وطن دوستی و ایرانخواهی او سخن بگوید و یا اعمالی را که برای افزایش ثروت خود و خاندان و اذنباشان انجام داده بود، در زمره اقدامات میهنی و ملی قرار دهد. تصور این بود که حافظه تاریخی در این باره به چنان حدی از اشباع رسیده که هراندازه دوری از آن روزگاریا هر مقیاسی که رویدادهای بعدی فراهم نماید، سبب نقصان و کاهش خاطرات مردم و دانش تاریخ نخواهد شد اما برخی تحولات بویژه در آخرین سالهای قرن بیستم و پیروزی امپریالیسم در یک نبرد طولانی علیه اردوگاه سوسیالیسم - حساب جنگ از این نبرد جداست - به تعبیری شبه علمی دامن زده بیشتر از تطبیق اراده گرایانه و سطحی برخی تغییرات با مقولات ثانوی، سترون و عقیمی همچون مدرنیسم و مدرنیته و اکتفاء بی چون و چرا به نظریات ارتجاعی و محافظه کارانه ای همچون اکونومیسم اجتماعی بدست آمده است. استقرار و کارکرد این تعبیر، موجب ارتقای خیالی برخی از این مقولات سترون شد و آنان را در جایگاهی بالاتر از مقام واقعی شان قرارداد و جانشین مولفه های اساسی اجتماعی نمود. بدنبال چنین تغییراتی که همه جهان را فراگرفت، در ایران نیز به همان ترتیب، بازنگری حکومت رضاشاه و آثار آن نیز رونقی دوباره یافت و از این میان بطرزی مضحک و درعین حال شرم آور، نتایجی بدست آمد که بیشتر معطوف به شماتت و سرزنش ستمدیدگان و ترقی خواهان و مبارزان راه آزادی بود. مثلاً می گویند که سلطنت رضاشاه، ضروری جامعه ایران بود و او به شیوه مخصوص خود مطالبات انقلاب مشروطیت را - به استثنای دموکراسی و آزادی - برآورده نمود. یا اینکه مدرنیته - به عنوان ضرورت زیست در جهان امروز - بدست او در ایران راه یافت و تثبیت گردید و برای اثبات این نظرات به توسعه راهها و جاده ها و مدارس و آموزش عالی و بهداشت عمومی؟ و بانکداری و افزایش کارخانه ها و نظام قضائی جدید؟ و ارتش نوین و غیره اشاره می کنند و از این بی خبرند که در عصر جدید، هر دولتی برای بهره برداری افزونتر و کسب سود بیشتر و افزودن بر ثروت خود و طبقه ای که یا آن را نمایندگی می کند و یا سرکرده آنست، ناگزیر از اجرای حدودی از چنین اعمالی و انجام برخی تغییرات در روش های بهره برداری و چگونگی سازماندهی تولید و نیروی کار است و به همین سبب، دولت نژاد پرست آفریقای جنوبی - کتیف ترین دولت و سازمان سیاسی جهان در نیمه دوم قرن بیستم - برای کسب سود بیشتر و تضمین حکومت مشتی سرمایه داری مرام و بی اعتقاد به هر عقیده انسانی، این کشور را به سطح عالی صنعتی ترین کشور در تمام آفریقا رسانید. آیا می توان دولت نژاد پرست را از این بابت که چنین ترقیاتی را سازمان داده است، یک نظام ضروری و یک دولت متری نامید؟ و به همین ترتیب آیا می توان دولت هیتلری را که از آلمان شکست خورده، قدرتی بی بدیل ساخته بود، تنها به

این سبب که بر تعداد کارخانه های آلمان افزود و بیکاری را برانداخت و تولید را به عالی ترین حدود آن رسانید و موجب شکوفائی اقتصاد آلمان شد و آرامش مورد نظر خود را - بدست ارادل و اوباش عضو سازمان S-a و سپس اعضای خون آشام و شکنجه گر سازمان S-S به شهرها و روستاهای آلمان بازگردانید و رایبند را دوباره به آلمان ملحق نمود و پهنای خاک آلمان را با تصرف اطیش و بخشی از چکسلواکی گسترش داد و بهترین و مجهزترین ارتش اروپا را بنا نهاد و در کثیف ترین جنگ تاریخ بشر، پیروزی های بی نظیری بدست آورد، دولتی ضروری و مرفی و ستودنی دانست؟ چنین احتجاجی ادامه همان اندیشه و عمل فاسدی است که انسان را نازل تر از سود و سرمایه و زمین می داند و مصنوع دست انسان را برتر از انسان می پندارد. چه در تمام این احتجاجات، آنچه که دیده نمی شود، سرگذشت انسان در این مسیر و آینده آنست و چه زیباست مطای اندیشه های مارکس که می خواست حکومت اقتصاد بر انسان فروافتد و حکومت انسان بر اقتصاد مستقر شود. برخی از این مردم گمان دارند که پیامد های اعمال رضاشاه منطبق با تاریخ و مضامین تاریخ است و اگر فسادی در اعمال او دیده می شود، بیشتر ناشی از وضع اجتناب ناپذیر زمانه بوده که در هر وضع اجتماعی دیگری نیز بروز می کرده است. چنین توجیهاتی در باره اعمال و کارکرد رضاشاه و دوران رضاشاهی، بیشتر شبیه آن است که ساعت از کار افتاده ای را تنها به واسطه موافقت دو لحظه آن با تمام لحظات یک شبانه روز، معتبر و منطبق با زمان دانست و از درست نمائی و کارکرد درست آن سخن گفت. آری حتی ساعت از کار افتاده نیز می تواند در دو لحظه از هر شبانه روز، زمان درست را به شما اعلام کند اما حقیقت این است که چنین دستگاهی قادر به درست نمائی زمان نیست و تنها به واسطه یک دسته بدیهیات واضح، با لحظاتی از زمان تطابق می یابد و هیچ انطباق فعال و ارگانیک و سازمان یافته ای با زمان و حرکت زمان ندارد و در این ارتباط، به هیچ کاری نمی آید و نمی توان از آن برای تنظیم رفتارها و حرکات و موقعیت ها استفاده کرد و به همین دلیل نمی توان هر جریان سیاسی و اجتماعی را که برخی توافقات ایستا و یا زودگذر با مقتضیات بدیهی زمان یافته اند، موافق و متناسب با مطالبات و مقتضیات زمانه دانست و رضاشاه نیز از چنین نوعی بود.

جامعه بشری به مثابه موجود زنده، همانند تمام موجودات زنده دیگر در هر مرحله از حیات خود، استعدادها و آمادگی هائی دارد که از ترکیب آنها با مصالح و عوامل دیگر، برآیندی به نام ضرورت بدست می دهد و هنگامی که ادامه حیات طبیعی جامعه مشتمل بر کارکرد سودمند نیروهای مولده و ترقی سودآور همین نیروها و جبران عقب ماندگی های بازدارنده و سرانجام بهروزی نسبی انسانها منوط به تغییری است که ضرورت ها تجویز می کنند، دستورکاری برای جامعه شکل می گیرد که انجام آن اجتناب ناپذیر است. این دستور کارچنان اهمیتی دارد که اگر اجراء نشود و یا در اندازه های کمتر از مقتضیات موجود صورت گیرد، ترقی و پیشرفت عمومی متوقف می شود و یا سرعت آن به کمتر از حداقل لازم می رسد که در این صورت آسیبهای

زیانبار آن دستکمی از توقف پیشرفت ندارد. چنین وضعی، روند انحطاط را بر بنیاد های حیات اجتماعی مسلط می کند و به طریق اولی، تلاشی وضع موجود و ساختارهای مستقر را سرعت می بخشد و اگر این دستورکار، معطوف به دگرگونی در کلیت زندگی اجتماعی باشد، بی اعتنائی به آن، به رویدادها و حوادث بزرگ و حتی به انقلاب منتهی می شود. طول عمر این فرایند، متناسب با وضعی که در آن قرار دارد، می تواند کوتاه یا بلند باشد و در دورانی خاص، کیفیت و کمیتی عمومی کسب می کند و اغلب روندهای اجتماعی اساسی و عمده و فرعی و همچنین بسیاری از شیوه های زندگی فردی را تحت الشعاع خود قرار می دهد و بعضا حتی دگرگونشان می کند و فرامینی بدست می دهد که اجرای آن برای خروج از وضعی که موجب صدور آن فرامین شده، الزامی و اجتناب ناپذیر است. در بسیاری مواقع، تضاد میان دستور کار جامعه و آنچه که صورت می گیرد به تشکیل موقعیت های حاد و انقلابی منتهی می شود و گهگاه نیز بر اثر سیطره ناگهانی روندهای اعوجاجی متشابه که انحطاط، مضمون آن را تشکیل می دهد، این تضاد به طور موقت به سود حکومت نیروهای ضد انقلابی که پوسته ای متفاوت از گذشته دارند، به سکون می رسد اما پس از دوران کوتاه تظاهرات اصلاحی، واقعیت ارتجاعی روند های فاسد خود را به نمایش می گذارند و بر سنگینی دوچندان وضع اجتماعی می افزایند. در این موقعیت به سبب استهلاک موقت قدرت طبقات اجتماعی در تحولاتی که همان نیروها و حکومت های ضد انقلابی ایجاد کرده اند و همچنین قدرت سرکوبگری خوفناکی که نیرو ها و حکومت های یادشده بدست آورده اند، توان مقابله و رویارویی با آنان بشدت کاهش می یابد و بخشی از آنچه که باقی مانده است، کور می شود و نابینا عمل می کند و پیروزی هائی که نصیب دشمن می شود، تصور سقوط ناپذیری حکومت او را تقویت می نماید اما سقوط چنین دولت ها و حکومت هائی از آغاز چنین روند هائی نطفه بسته است زیرا پایای توسعه انحطاط و اختصاص بخش اعظم ثروت و امکانات و فرصت های جامعه به اشخاص و گروههای قدرتمند سیاسی اقتصادی، از یکسو محرومیت مردم و جامعه - به ویژه زحمتکشسان - از حقوق و ثروتی که خود آفریده اند، افزایش می یابد و از سوی دیگر، ظرفیت و آمادگی مردم برای رویارویی و مقابله با ستمگری، متراکم و فشرده می شود. این روند و گرایش ریشه در مناسبات و تاثیرات متقابل اشیاء و پدیده ها دارد و اراده های انسانی جزاینکه بر شدت یا ضعفشان بیفزایند، نقش دیگری در آن ندارند و به همین دلیل از آنچه که در هستی هر رابطه ای قرارداد، تا زمانی که آن رابطه برقرار است، گریزی نیست. از سوی دیگر در مقاطعی خاص، وضع عمومی به گونه ایست که تامین بخشی از مطالبات زمانه، دوام وضع موجود را به همراه دارد و از انتقال به سطوح حاد و قهری مانع می شود. در این موقعیت لایه هائی از طبقات اجتماعی به حدودی از حقوق و منافع خود دست می یابند و برای سایر مردم، نمونه احتمال دست یابی به حقوق خود قرار می گیرند و بدین ترتیب جهت گیری اعتراض، معطوف به مجاری و ابزاری می شود که قابلیت های خود را دستکم در همین اندازه از کارکردها نشان داده اند. چنین وضعی،

به اجرای نسبی بخشی معین از دستورکار جامعه - متناسب با مرحله ای که در آن بسر می برد - و پاسخ متناسب به یک دسته از مطالبات اجتماعی مرحله مورد نظر شباهت دارد و به همین سبب از قدرتی برخوردار است که می تواند سایر روندها را تحت الشعاع خود قرار دهد. جامعه تضادهای گوناگونی در خود دارد و چنین واقعیتی، بازتاب حضور وسیع طبقات متفاوت و حتی متخاصم در این مجموعه است. در این میان بعضی از تضادهاینا به دلایلی واضح و آشکار، اهمیت و کارکرد بیشتری دارند و استقرار وضع مناسب و پسندیده در جامعه موکول به حل و فصل همین تضادهاست. روند بر طرف ساختن تضادها و نتایج آن ها بر اساس مصالح و منافع آن گروههای اجتماعی مردم یا طبقاتی که مستقیم یا غیرمستقیم در معرض عمل بازدارنده آن تضادها قرار دارند - از طریق طراحی معین و مفیدی که نیازها و حوائج آن طبقات و همچنین بخشی از نیازهای عمده جامعه را بر طرف سازد - دستورکار جامعه نامیده می شود. چنین وضعی در تمام جهان برقرار است و هیچ جامعه و کشوری نیست که از این گردونه خارج بوده باشد و به طریق اولی جامعه و کشور ایران نیز در هر مقطع از حیات خود، دستوری داشته و دارد که بی اعتنائی به آن سبب حوادث و تحولات سهمگین، و توجه بدانها موجب تغییرات شگرف و اساسی شده و می شود. این دستورکار در ایران دوران مشروطه خواهی و استقرار دولت قانونی تا انقراض سلطنت پهلوی به طور عمده مشتمل بود بر: تعدیل وسیع نظام ارباب و رعیتی از طریق هر شکل مقتضی اصلاحات ارضی. استقرار حکومت قانونی دموکراتیک مستقل و ملی یا حکومت بورژوا - دموکراتیک. تقویت و توسعه بورژوازی ملی و حذف موانع توسعه عمومی. الغای حقوق و امتیازات غیر قانونی و ضد ملی بیگانگان و قطع مداخلات آنان در امور کشور. حفظ امنیت جان و مال و ناموس اتباع دولت ایران. اجرای عدالت و مساوات و رفع تبعیض از آحاد ملت در برابر دولت و جامعه. برخورداری عموم مردم از رفاه نسبی و جلوگیری از ظلم و ستم نسبت به توده مردم اعم از صحرائی و روستائی و شهری. توسعه کشاورزی و صنعت و تجارت و بانکداری و خطوط مواصلاتی و تعلیم و تربیت و آموزش عالی و بهداشت همگانی. این مضامین - به استثنای وضع رعایای بی زمین و خوش نشین - آشکارا در قانون اساسی و متمم آن به میان آمده و توجه به وضع رعایای بی زمین و خوش نشینان نیز در برنامه های اغلب احزاب دوره مشروطیت منعکس شده است. اصل دوم قانون اساسی تصریح می کند که مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی و وطن خود مشارکت دارند و اصول ۱۵ تا ۴۲ نیز بر قدرت فائده مجلس بر سایر ارکان حکومت و دولت دلالت داشته و بر حقوق مجلس - به عنوان نماینده قاطبه اهالی مملکت - برای نظارت و هدایت همه امور کشور تاکید دارد. در اصول ۸ تا ۲۳ متمم قانون اساسی از تساوی اهالی مملکت در برابر قوانین دولتی و مصونیت جان و مال و مسکن و شرف مردم از تعرضات غیر قانونی و آزادی تاسیس مدارس دولتی و ملتی و آموزش اجباری و آزادی تحصیل علوم و معارف و صنایع و آزادی مطبوعات و انجمن ها و جماعات و مصونیت مراسلات پستی و مخابرات تلگرافی سخن گفته

شده است و دراصل ۲۶، قدرت ملت را بالاتر از همه ارکان سلطنت و دولت قرار داده و اعلام می دارد که قوای مملکت ناشی از ملت است و دراصل ۳۵، سلطنت را ودیعه ای می داند که با عنایت خداوند از طرف ملت به شخص پادشاه واگذار شده است و دراصول ۷۱ تا ۸۹ از حقوق و اقتدار محاکم قضائی و مصونیت قضات در برابر دولت و برخورداری کشور از سازمان قضائی پیشرفته و گسترده و در اصول ۹۰ تا ۹۲ از تشکیل مستقیم و غیر طبقاتی انجمن های ایالتی و ولایتی و حقوق و اختیارات قابل توجه آنها و در اصول ۹۴ تا ۱۰۳ از بنیاد ملی مالیات و ملاحظه عدالت در تعیین آن و اجرای عادلانه قوانین مالیاتی و تساوی افراد در برابر این قوانین و ممنوعیت مالیات های اضافی تاکید شده است. همانگونه که دیده می شود، اصول یادشده مبین خصلت بورژوا دموکراتیک انقلاب مشروطیت و بطریق اولی متضمن سمت گیری های ضد فئودالی آن انقلاب بوده است. این قانون اساسی و متمم آن، جبران عقب ماندگی ها را نیز در دستور کار خود قرار داده بود و اجرای این دستور کار را نیز در قطع تسلط بیگانگان بر کشور و بهره برداری صحیح از استعداد های اقتصادی کشور می دانست. نخستین اقدامات مجلس پس از تصویب قانون اساسی، لغو تیول و تیولداری بود و همین امر نقش بسیار موثری در تحریک مخالفت با مجلس و مشروطه داشته است. مجلس اول از همان آغاز کار خود در صدد بود که بخشی از نیازهای مالی کشور را از طریق تغییر در برخی اندام های وابسته به نظام ارباب و رعیتی تامین کند و حدودی از تحمیلات را از دوش دهقانان بردارد. این ضرورت البته دستکم بیست سال پیش از مشروطیت خود را نشان داده بود و ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۴-۱۳۰۵ هـ.ق بنا به انگیزه هائی که مورخ آن را رعیت پروری پادشاه خوانده است، فرمان حریت رعیت را صادر کرد و بدین ترتیب بر آزادی رعایا از رقیت اربابان و بر حقوق و اختیاراتشان در انتخاب محل کار و زندگی صحنه نهاد (اعتماد السلطنه، ص ۱۴۷). مجلس اول نیز از آغاز متوجه چنین الزاماتی شده و برای این منظور در صدد الغای بعضی قواعد فئودالی نظیر تیول و برخی قواعد ناشی از وضع حکومت فئودالی - همچون تفاوت و تسعیر - برآمد. احسن الدوله یکی از نمایندگان آذربایجان در مجلس، در انتقاد از تیول، آن را رسمی قرون وسطائی نامید که تنها بسود عده ای قلیل و به زیان انبوه مردم و دولت است و اظهار داشت که: با وجود سلطنت مشروطه و آزادی ملت، غیر ممکن است که رعیت به بندگی، ارباب تیول را قبول نمایند. بهتر است که تیولات بدون استثناء بکلی موقوف و تفاوت عمل آنها با نظارت انجمن های محلی عاید دولت بشود (روزنامه مجلس، س ۱، ش ۵۷، پنجم صفر ۱۳۲۵ هـ.ق، ص ۴).

مجلس پس از گفتگوهای فراوان و برای جبران بخشی از کمبود درآمدهای دولت در ربیع الاول سال ۱۳۲۵ هـ.ق قواعد یادشده را لغو کرد و محمدعلی شاه نیز ناگزیر آن ها را پذیرفت. مجلس علاوه بر این، در برخی موارد آن دسته از تیولداران سابق را که همچنان به باج خواهی از رعایا می پرداختند، تنبیه کرده و مانع از اقدامات آنان شد و تیولداران سابق نیز برای ابراز مخالفت با این تصمیمات به دشمنان مشروطه پیوستند (روزنامه مجلس، س ۱، ش ۸۱، بیست و ششم ربیع الاول ۱۳۲۵، ص

۲ و ش ۹۳، پنجم ربیع الثانی ۱۳۲۵ هـ.ق، ص ۱ و ش ۱۰۹، بیست و هشتم ربیع الثانی ۱۳۲۵ هـ.ق، ص ۱). از سوی دیگر، اغمازی که قانون اساسی و متمم آن - به هردلیلی - در تصریح به مطالبات دهقانی نشان داده بود، توسط احزاب سیاسی طراز اول دوره دوم مجلس شورای ملی به کناری نهاده شد و اصول مطالبات دهقانی در برنامه های آنان به میان آمد و تنها دلیل چنین رویکردی، حدت مطالبات دهقانی و اعتراضات و جنبش های دهقانان در همان سالها بوده تا آنجا که حزب اجتماعیون اعتدالیون که حزب اول و اکثریت در مجلس دوم بود و طبقه حاکمه و بویژه زمینداران بزرگ و بورژوازی متحد آنان را نمایندگی می کرد، در برنامه خود از تاسیس بانک فلاحتی و زراعتی و اکتیاع اراضی و املاک برای زارعین و حفظ حقوق فلاحین و جلوگیری از تعدیات مالکین و سعی در تربیت اطفال زارعین و رنجبران و توسعه فلاحت و ایجاد وسائل تشویق فلاحین سخن می گوید (مرامنامه ها و نظام نامه های احزاب سیاسی....، ص ۱۱۴ و ۱۱۹) و حزب اجتماعیون عامیون که حزب دوم مجلس دوم بود، در ماده هفتم مرامنامه خود، بالصرایحه خواستاران می شود که: اراضی خالصه میان زارعین و رعایا تقسیم شود و همین ترتیب در املاک اربابی به وسیله تاسیس شعب بانک زراعتی و دادن حق تقدم به زارعین در موقع فروش فراهم آید و سخره و بیگار رعایا در تمام کشور ممنوع شود و معامله مالکین با برزگران و دهاتیان در تمام ایران، بر اساس تساوی و بر طبق یک قانون عادلانه باشد و کلیه عوارض و ماخوذات و تحمیلات مالکین بر رعایا به غیر از حقوق قانونی آنها لغو شود و اختیارات مدنی و حکمی و قضائی مالکان بر اراضی خودشان ملغا گردد و اخراج و تبعید دهاتیان از مساکن شان ممنوع شود و رودخانه ها و جنگل ها و چراگاه ها و معادن به دولت تعلق گیرد (همان، ص ۳ - ۸ و ۴۹ - ۵۶).

جمعیت ترقی خواهان ایران که وضعی میان دو حزب یادشده داشته است، برنامه خود را بر این اساس قرار داده بود که: حکومت صاحبان املاک بر رعایا لغو شود و معامله مالکین با برزگران و دهقانان در خصوص هر نوع بدهی و حقوق اربابی تحت قوانین عادلانه قرار گیرد و سایر ماخوذات لغو شود و اراضی موات از روی قانون صحیح مابین اهالی ایران تقسیم شود و برای ترقی عمل زراعت و آبادی کلیه املاک در جاهای مقتضی کمپانی های فلاحتی تاسیس گردد (همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۲) و جمعیت اتحاد و ترقی که در ردیف جمعیت ترقی خواهان قرار داشت، در برنامه خود از ضرورت حذف و لغو قوانینی که موجب تضییع حقوق زارعان و کشتکاران و تصاحب املاک و مستعمرات آنان می شود و از اهمیت تشکیل هیئت های اتحادیه زارعین در دهات و قصبات و جلوگیری از تعدیات مالکین و لغو عوارض و انواع بدهی ها و هدایا و تشکیل موسسات استقراضی در دهات برای رساندن پول و غله به دهقانان و فروش محصولات آنان سخن می گوید (همان، ص ۱۳۴ و ۱۴۲).

جمعیت دیگری به نام اجتماعیون اتحادیون ایران که به اجتماعیون عامیون نزدیک بوده، در

برنامه خود از اصولی یاد می کند که بعضا - نظیر آنچه که درباره نگهداری آب از تفریط و تبذیر می گوید - نوآمد و حتی ابتکاری بوده است. این جمعیت پیشنهاد کرده بود که: برای ترسیم نقشه اراضی و املاک و آب ها و توسعه دایره زراعت و تبدیل اصول کهنه کشتکاری و حیوان داری به طرز جدید و نگهداری آب ها از تفریط و تبذیر و دائر کردن اراضی باثره مملکت و اسکان چادر نشینان و اشتغال آنان به زراعت و تشکیل شرکت های اجباری برای کمک به زارعین، اداره فلاحت تاسیس گردد و از طریق تشکیل بانک فلاحت و اداره فنی، مقدمات لازم برای تقسیم اراضی فراهم آید و قوانینی وضع شود تا عموم اهالی به آباد کردن اراضی باثره اقدام نمایند (همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰) و جمعیتی به نام اصلاحیون عامیون که در میانه قرار دارد، در برنامه خود پیشنهاد می کند که: سخره و بیگاری که صاحبان املاک در حق رعایا معمول می دارند، لغو گردد و همه نوع عوارض و ماخوذات و تحمیلات از طرف مالکین بر رعایا و برزگران - غیر از حقوق قانونی - ملغا شود و حکومت ارباب و ملاکین در اراضی خود در امور مدنی و ملکیه و قضائیه لغو شده و اخراج و تبعید دهاتی از مسکن خود جز به حکم قانون ممنوع شود (همان، ص ۱۷۴).

وضع وخیم دهقانان در ادبیات سیاس و اجتماعی دوران مشروطیت نیز بازتاب یافته و برخی از نویسندگان مشروطه خواه، احیاء میهن را موقوف به رفع تعدیات از رعایا و دهقانان و فلاحین دانسته بودند. یکی از اینان در رساله ای بی نام نوشته بود که: اگر ما بخواهیم این مملکت و این وطن دوباره زنده شود و جان گیرد، باید نخست تعدیاتی که به زارعین پرورش دهنده ما وارد می آید، رفع کنیم و آنها را آسوده خاطر نمائیم..... آیا شک دارید که دهاقین بیچاره را به بهانه های مختلف و به اقسام وسایل نامعقول می دوشند و چندین برابر مالیات حقیقی از آنها می گیرند و ارباب، رعیت را مثل حیوان به کار و می دارند و حتی المقدور از او اخذ می کنند و به قول معروف آه در بساط او نمی گذارند..... این قسم دریافت و اجحاف از روی بی رحمی، دهقان را بد طبیعت و تنبل و فاسد می کند. چه می بیند کار و زحمت او برای وی فایده و حاصلی ندارد و هر چه رنج می کشد و کار می کند، منفعت آن را دیگری می برد. او خود باید گرسنگی بخورد و صاحب اختیاری زحمت نکشیده و کار نکرده، از دست رنج رعیت هر روز جوجه و پلو و هر شب کباب و گلاب یا بره بریان و شکر آب میل و تناول کند. در ممالک ما عمل زراعت مثل بسیاری از کارهای دیگر پانصدششصد سال عقب است.... ولی قبل از شروع ترتیبات و اعمال تازه و استعمال آلات جدید الاختراع، باید اقدامات سریع جدی و حتمی جهت رفع تعدی و اجحافی که به برزگر یعنی زارع می شود، بنمایند مگر حال دهقان رو به بهبود رود و بدانند حاصل زحماتی را که می کشد، خود می برند و از راه رنج به راحت می رسند..... همین که دهقان دانست کسی حق ندارد بی جهت از او چیز بگیرد و به طفیل او زندگی کند، البته به مراتب بیشتر در کار سعی می کند و دایره زراعت خود را وسعت می دهد. اراضی موات را احیاء می نماید و از کار کردن به طرز جدید شانه خالی

نخواهد کرد (رسائل مشروطیت، مکتوب دانشمند، ص ۵۸۲ - ۵۸۳).

در کنار احزاب و ادبیات سیاسی، برخی نشریات معتبر دوره اول مشروطه نظیر صوراسرافیل که شاید پر طرفدارترین روزنامه آن سالها بوده در مقالاتی صراحتاً از ضرورت تقسیم زمین های زراعی میان رعایای بی زمین سخن گفته بود. بعضی سرمقاله های این روزنامه که حاوی نظریات رسمی نشریه بود، تاکید داشتند که: بهترین وسیله رفع ظلم و ستم و افزایش تولید و ثروت ملی، تقسیم آن بخش از املاک مزروعی میان رعایاست که مستقیماً بدست رعایا زراعت می شود و پیشنهاد کرده بود که برای این منظور یک بانک زراعی ملی تشکیل شود و این بانک، نیز املاک مورد نظر را از مالکان خریداری کرده و میان رعایا تقسیم نماید (صوراسرافیل، س ۱، ش ۱۸، مورخ ۲۱ شوال ۱۳۲۵ هـ ق، ص ۱ - ۳ و ش ۲۱، مورخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۵ هـ ق، ص ۲).

پیشنهادهایی از این دست و تمهیدات برخی از احزاب و نشریات و رجال دوره مشروطه پیش از آنکه نشانه دقت در اعماق جامعه و یا خیر خواهی در حق بزرگترین و محروم ترین طبقه اجتماعی میهن باشد - که چنین نیز هست - انعکاس توسعه جنبش دهقانی در دوران مشروطیت و حوادث ناشی از آن بوده است. این جنبش با کیفیت و کمیت های متفاوتی، از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب ایران رواج داشت و در تمام آنها یک خواست دیده می شد: تعدیل وسیع مناسبات ارباب و رعیتی از طریق تملک دهقانان بر اراضی مزروعی و اختصاص محصولات زراعی به تولید کنندگان آنها. ناگفته نماند که در میان مالکان متوسط و خرده مالکین روستائی و همچنین رعایای اجاره دار املاک خالصه نیز در اعتراض به تعدیات گسترده مالکان بزرگ و یا حکام و شاهزادگان حکومت گر به املاک و حقوق آنان، جنبش هایی پدید آمد که بعضاً منتهی به تحولات موثری در برخی مناطق ایران شد. نظیر اعتراضات گسترده مالکان متوسط و خرده مالکان و برخی رعایای بی زمین به عملیات ملک منصور میرزا شعاع السلطنه حاکم فارس و کارگزارانش در سال های -۱۳۲۳ ۱۳۲۴ هـ ق که منتهی به عزل شعاع السلطنه از حکومت شد (قائم مقامی، ص -۴۲۷ ۴۲۸ و -۴۴۳ ۴۳۴ و -۴۴۰ ۴۴۲ و ۴۴۷) و اعتراضات خرده مالکان کرگان رود تالش علیه نصرت الله خان سردارامجد، مالک بزرگ و حاکم موروثی کرگان رود و پسرش فتح الله خان ارفع السلطنه درائتای انقلاب مشروطیت که عملاً موجب تضعیف شدید این خاندان ستمگرو کاهش اقتدار آن گردید (رابینو، مشروطه گیلان، ص ۱۷ و ۱۹ و ۲۰، رابینو، فرمانروایان گیلان، ص ۵۹ و ۶۰، فخرائی، ص ۲۰۶ - ۲۰۹ و ۲۱۲ - ۲۱۳). نکته جالب تر اینکه جنبش دهقانی با مبارزات و مقاومت های همین گروه از دهقانان همراه بوده است و پس از مدتی کوتاه به میان دهقانان و رعایای بی زمین کشیده شد. این اعتراضات نتیجه صدها سال مناسبات ستمگرانه ارباب و رعیتی و تعدیات طاقت فرسای مالکان نسبت به رعایا بود و چون فرصتی بدست آمد، رعایا آن را مغتنم شمردند و برای لغو آنچه که صدها سال مانع از حیات انسانی آنان شده بود، قیام کردند. برخی نمایندگان مجلس اول به خوبی با ویژگی ها و تاثیرات مشروطه آشنا بودند و

در گفتگوهای مربوط به چگونگی مواجهه مجلس با اعتراضات دهقانی بر تاثیرات اجتماعی مشروطیت صحنه می نهادند. آقا میرزا محمود خوانساری نماینده صنف کتابفروشان تهران در مجلس در پاسخ به گفته های عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر عدلیه که ریشه این اعتراضات و حرکات دهقانی را عدول مردم از فرامین پیامبر اسلام و اعتقادشان به تساوی فقیر با غنی دانسته بود، تصریح کرد که:

آقای فرمانفرما سبب هرج و مرج را دو چیز فرمودند و یک چیز را فراموش کردند و آن این است که ملاکین و مستبدین مدت‌ها رعیت بیچاره را زر خرید و بعد عبید خود می دانستند و هرچه می خواستند می کردند. حالا آنها روزگاری به خود دیده اند تظلم می کنند. این است که می گویند هرج و مرج شده است (روزنامه مجلس، س ۱، ش ۱۴۷، بیست و یکم جمادی الثانی ۱۳۲۵ هـ ق، ص ۲).

عداوت طولانی میان ملاکان و رعایا ریشه دار تر از آن بود که تصور شود به همین سبب در عصر آزادی با استفاده از هرفرصتی خود را نمایان می کرد و هر روز که می گذشت، حدت و شدت بیشتری می گرفت. به گزارش سلطان حمید میرزا معتمدالدوله حاکم تنکابن در سال ۱۳۲۵ هـ ق:

در روز محاکمه و قرارداد میان ملاکین و فلاحین، چنان استعداد محاربه بین طرفین بود که از هر طرف قریب ۵۰۰ نفر جمع آوری شده بود و به اندک بهانه چنان مقاتله واقع می شد که هیچ قوه جلوگیری نبود و در حقیقت نتیجه عداوت سالیان دراز خود را، در چنین روزی منتظر بودند به خرج دهند (روزنامه مجلس، س ۱، ش ۱۱۸، هشتم جمادی الاولی ۱۳۲۵ هـ ق، ص ۲).

اعتراض دهقانان از ابتدای جنبش مشروطه و صدور فرمان مشروطیت آغاز گردید و در کمتر از دوسه ماه علنی شد و در بعضی مناطق نظیر آذربایجان و گیلان سرعت بیشتری گرفت. حاج میرزا حسن خان محتشم السلطنه اسفندیاری در همین باره می نویسد که: در اول حکومت شوروی ایران به رای العین دیدم که انجمن ها به رعیت حکم کرده بودند که به مالکین چیزی ندهند (محتشم السلطنه اسفندیاری، ص ۱۶) و روزنامه مجلس گزارش کرده است که، در ماه رمضان یا شوال سال ۱۳۲۴ هـ ق: اهالی یکی از روستاهای نزدیک تبریز در اعتراض به بیگاری و پرداخت مضاعف به مباشر و تامین مخارج مهمان، دست جمعی به منزل مالک رفتند و خواستار لغو این اجحافات شدند. مالک به گمان اینکه وضع سابق همچنان بر قرار است با پر خاش و تشدد پاسخ گفت اما رعایا برخلاف گذشته ایستادگی کردند و مالک را به تسلیم واداشتند (مجلس، س ۱، ش ۱۵، پنجم ذیقعد ۱۳۲۴ هـ ق، ص ۳).

این حد از اعتراضات در کمتر از دوسه ماه به خودداری از پرداخت مال الاجاره و بهره مالکانه و قطع همه رسوم ارباب و رعیتی در تمام آذربایجان تبدیل شد و فریاد مالکان و بویژه مالکانی را که نمایندگان مجلس و انجمن های ایالتی بودند، به آسمان بلند کرد (روزنامه انجمن، س ۱، ش ۳۹، بیستم ذیحجه ۱۳۲۴، ص ۳ و ۲. روزنامه مجلس، س ۱، ش ۱۴۷، پنجشنبه ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۵، ص ۳ و ۲). این مالکان و یا حامیان آنها در نهاد های مشروطه، برخی مدافعات ساده و اولیه انجمن تبریز را از رعایا، به

صورت تهدید مالکیت و حقوق شرعی مالکان جلوه دادند و آن‌ها را در مجلس شورای ملی منعکس کرده و مذاکرات طولانی در آن باره به عمل آوردند. انجمن تبریز نیز در پاسخی خطاب به مجلس شورای ملی، ادعاهای آنان را مردود خوانده و تصریح کرد که آنچه را انجمن ممنوع داشته است، تحمیلاتی نظیر استقرار مباشران اربابان در روستاها و تامین هزینه‌های کلان زندگی آنان توسط رعایا و رعایت قواعد جدیدی بوده که در قوانین جدید مالیاتی نیز منعکس شده بود. انجمن در اعتراضیه خود از توقعات رعایا در دوره آزادی و تکالیف مجلس در این باره یاد کرده و اعلام نمود که: **اغلب ملاکان با رعایت اصول جدید، حقوق مالکانه خود را دریافت داشته‌اند و تنها آن اشخاصی با ترتیبات و دستورات انجمن مخالفت دارند که به قدر سرموئی نمی‌خواهند از اصول قدیمه خودشان در تجاوزات به رعیت توفی کنند (مستشارالدوله صادق، خاطرات و اسناد، ج ۴؛ مشروطیت در آذربایجان، ص ۳۳-۳۵).**

انجمن حتی با یک عده از مالکان همکاری نموده و برخی از مجاهدین را برای جمع‌آوری حقوق قانونی مالکان به روستاها گسیل داشته بود (فرمانفرما، گزیده‌ای از مجموعه اسناد، ج ۱، ص ۱ و ۲). همین روند در گیلان نیز جاری شد و رعایا در نقاط مختلف به قیام برخاسته و اجرای تعهدات سابق را متوقف کردند و مانع از حضور نمایندگان مالکان و مباشران آنها و همچنین نمایندگان انجمن در روستاهای خود شدند. درلشت نشا، رعایای میرزامحسن خان امین‌الدوله به تشویق بعضی چهره‌های اجتماعی نوپدید نظیر سید جلال شهرآشوب و رحیم شیشه‌بر، از پرداخت مال الاجاره و بهره مالکانه خود داری نمودند و به فرامین انجمن رشت که اعضای آن بیشتر از زمینداران و مدافعان زمینداران و مالکان بودند، هیچ‌اقتنائی نکردند و مانع از ورود نمایندگان انجمن و مجریان فرمان انجمن شدند. رعایای تلم و جمعه بازار از ورود نمایندگان انجمن و مالکان ممانعت کردند و با آنها درگیر شدند و مردم ضیابر، ماموران انجمن را که با برخی سادات ضیابری علیه رعایا تباری کرده بودند، تنبیه نموده و از ضیابر اخراج کردند و رعایای دیلمان به رهبری میرزامحمدحسین قاضی پرچم سرخ بلند کرده و رو به خانه‌های مشیرالممالک نهادند و با تفنگچیان او درگیر شدند (رایبنو، مشروطه گیلان، ص ۱۷-۲۳). چنین عملیات و اعتراضاتی در مناطق دیگر گیلان نیز تکرار شد و مالکان که از حمایت‌های دولتی محروم شده و انجمن را نیز قادر به حمایت از خود نمی‌دیدند، ناچار به مجلس شورای ملی متوسل شدند و از مجلس خواستند تا در این باره اقدام کند و دهقانان را به پرداخت بهره مالکانه و ادارنماید. مباحثات مجلس در این باره، حقیقتاً، شورانگیز و عبرت‌آموز است. مالکان و طرفدارانشان در این گفتگوها از سرکشی دهقانان سخن می‌گویند و مجلس را به مقابله با این سرکشی‌ها فرامی‌خوانند و تقی‌زاده با طنزی گزنده می‌گوید که: **مقصود از سرکشی رعایا گویا این باشد که ارباب‌ها و ملاکین می‌خواهند سرهای رعایا را ببرند و آنها سرشان را در وقت بریدن عقب می‌کشند که این عمل به سرکشی تعبیر می‌شود (مجلس، س ۱، ش ۶۱، چهاردهم صفر ۱۳۲۵، ص ۳).**

ادامه اعتراضات دهقانی در گیلان به عزل و استعفای برخی از نمایندگان زمیندار و یا

حامیان زمینداران از انجمن شددو گروهی از مالکان نیز از بیم جان و مال، گیلان را ترک گفتند (رابینو، مشروطه گیلان ص ۲۱). در همین حال انجمن نیز برای پایان دادن به اعتراضات دهقانان و تامین بخشی از خواسته های آنان، درصدد تغییراتی در وضع ارباب و رعیتی برآمد (رابینو، مشروطه گیلان، ص ۲۹) و شیخ محمود حسینی رشتی (حاج سید محمود روحانی رشتی) از روحانیون معتدل را مامور تدوین کتابچه ای در این باره نمود و او نیز رساله **تسویه حقوق** را نوشت که حاوی بعضی تخفیف ها در تکالیف رعایا بود و انجمن نیز بر پایه همین رساله، روش های جدیدی درباره نحوه تادیبه بهره مالکانه و تقدیمی های رعایا تنظیم نمود و به همه مالکان و رعایا اعلام داشت. اعضای انجمن رشت که برخی از آنان خود از زمینداران بزرگ گیلان بودند، خوب دریافته بودند که تغییر در نظام ارباب و رعیتی و کاستن از تکالیف رعایا، ضرورتی عاجل و اجتناب ناپذیر است که اگر تاخیری در آن صورت گیرد می تواند کل نظام ارباب و رعیتی را به سقوط بکشانند و به همین سبب هنگامی که حاجی امام جمعه از مالکان بزرگ گیلان با دستورانجمن مبنی بر لغوبرخی رسوم رعیتی سابق نظیر تقدیم هدایای جنسی و نقدی برای دریافت رخصت و جواز عروسی رعایا و تخم مرغ و کلش و جار و مخالفت کرد، صراحتاً به او گفتند که: **بایستی قبول کنی، چاره ای نیست (رابینو، مشروطه گیلان، ص ۳۰)**. این حرکت در تاریخ نظام ارباب و رعیتی یا فئودالیسم ایران، نخستین کوشش دولتی - در حقیقت شبه دولتی - برای تامین حدودی از فراغت برای رعایا و دهقانان بی زمین بود و خود نشان از ضرورت تغییرات جدی و عاجل در نظام ارباب و رعیتی ایران داشت. چنین عنوانی از آنجا بر عمل انجمن ولایتی رشت قابل اطلاق است که حتی فرمان معروف ناصرالدین شاه مبنی حریت رعیت، به دلایل گوناگون، فرصت تحقق نیافت و به همین دلیل عملیات انجمن رشت به سبب تاثیرات واقعی آن در احوال رعایای بی زمین، اولین کوشش برای اصلاح نظام ارباب و رعیتی ایران بوده است.

رعایا و دهقانان الموت پس از اطلاع از حوادث مشروطه و صدور فرمان مشروطیت به درستی دریافته بودند که دولت جدید قادر به ایفای نقش سابق در نگرهانی از منافع و امتیازات مالکان نیست و از همان اوایل انقلاب به اعتراض و قیام علیه شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر محمد شاه و مدعی مالکیت منطقه الموت برخاستند و برای مدتی از عملیات فرزندان او آسوده شدند (الموتی، ص ۵۵-۶۲). عین السلطنه سالوردرخاطرات خود نوشته است که: **دربدو مشروطیت شیوع یافت که املاک مال خود رعایاست. محمدعلی ثابت الموتی از قزوین به الموت رفت و بلوا و شورش به راه انداخت (عین السلطنه سالور، خاطرات، ص ۷۸۱۹-۷۸۲۱)**.

اعتراضات دهقانی در شرق فارس بسال ۱۳۲۶هـ ق وسعت قابل توجهی داشت و مشروطه خواه سرشناسی همچون آقا سید عبدالحسین مجتهد لاری و سرکرده قشون اسلامی فارس که در شرق و جنوب شرقی این سرزمین، حکومت مشروطه اسلامی بر پا کرده بود، در تمام مناطقی که قلمرو او بود، همه گونه مالیات ها را موقوف کرده و برای رعایا تنها پرداخت عشر محصولات زراعی را

به عنوان مالیات تعیین کرد (سدید السلطنه کبابی، اعلام الناس فی احوال بندر عباس، ص ۲۴۴، کرامتی، تاریخ دلگشای اوز، ص ۱۷۵ - ۱۷۹).

رعایای روستانشین ولایت خمسه (زنجان) نیز همچون آذربایجان به مقاومت در برابر ملاکین و زمینداران برخاسته و مانع از عملیات آنان شده بودند تا آنجا که دولتمرد و ملاک بزرگی همچون حسینقلی خان نظام السلطنه مافی عزیمت به املاک خود را در خمسه موقوف می کند زیرا: **وضع رعایا طوری شده است که ابدًا اعتنائی به شان مالک ندارند و راه نمی دهند (نظام السلطنه مافی، خاطرات، ص ۷۷۳).**

جنبش دهقانان و رعایا از آغاز به تشکل و سازماندهی تمایل داشت و این تمایل در زمانی کوتاه پس از صدور فرمان مشروطیت به تشکیل اولین انجمن های روستائی در برخی نقاط منتهی شد. در ذیقعد سال ۱۳۲۴ هـ ق اهالی خسرو شاه و در ذیحجه همان سال اهالی دهخوارقان خواستار موافقت انجمن تبریز با تشکیل انجمن در قصبات خود شدند اما انجمن به بهانه نزدیکی این قصبات به شهر تبریز با این درخواست مخالفت کرد (روزنامه انجمن، س ۱، ش ۲۴، چهاردهم ذیقعد ۱۳۲۴ هـ ق، ص ۳، همان، ش ۳۹، بیستم ذیحجه ۱۳۲۴ هـ ق، ص ۳ و ۲) اما رعایا و ساکنان روستای کادیجان در ولایت سراب، در همان زمان ها انجمنی تشکیل دادند و عملیاتی علیه مالکان برپا داشتند و اینان نیز به انجمن تبریز شکایت بردند و خواستار انحلال انجمن کادیجان شدند (روزنامه انجمن، همان ش ۵۸، هشتم صفر ۱۳۲۵ هـ ق، ص ۳ و ۲). تشکیل انجمن در خور از روستاهای بیابانک - امروزه از بخش های شهرستان نائین در استان اصفهان - یکی دیگر از نشانه های کارکرد ضرورت های اجتماعی نوین بود. این انجمن در اواخر سال ۱۳۲۴ و یا اوایل سال ۱۳۲۵ هـ ق تشکیل شد و یکی از موسسان آن میرزا اسماعیل هنر یغمائی بود. این انجمن با کمک و همراهی آقایان محلی و برای جلوگیری از تجاوزات نایب الحکومه تشکیل شد و تنظیم امور محلی نظیر تعیین میرآب و دشتبان و چوپان و خرمن بان و از این قبیل کارها را در دست گرفت. این انجمن بالغ بر ۴۰ روز بر قرار بود و در این مدت همه کارهائی را که نایب الحکومه ها در گذشته با دریافت مبالغ کلان پول و رشوه انجام می دادند، در اسرع وقت و در نهایت صداقت و صمیمیت به انجام رسانیده بود. انجمن در این زمان کوتاه به همه امور روستا انتظام داده و در نهایت دقت و امانت به اغلب شکایات مردم رسیدگی کرده و موجب رضایت و همچنین حیرت و تعجب همگان شده بود. جلسات انجمن هر روز در ساعات صبح و عصر بر گزار می شد و دستکم در هر جلسه بیش از یکصد نفر از مردم در این جلسات شرکت می کردند و به گفتگوهای اعضای انجمن و همچنین سخنانی که در باره محاسن و مزایای مشروطه بود، گوش فرا می دادند. نایب الحکومه خور و بیابانک که منافع خود را در خطر دید، نامه ای برای انجمن سمنان فرستاد و از مداخلات انجمن در اموری که سابقا بخشی از کارهای او بوده است، شکایت نمود. انجمن نیز با نامه ای خطاب به انجمن سمنان از خدمات خود به مردم یاد کرد اما پاسخ انجمن سمنان کاشف از مخالفت با تاسیس انجمن در روستای

خور بود و این امر موجب دلسردی و یاس اعضای انجمن خور شد و پس از چندروز به انحلال آن انجامید (هنر یغمائی، ص ۶۰).

در گیلان نیز چند انجمن روستائی تشکیل شد که همگی آنان کانون اعتراض دهقانان علیه اربابان بودند (رایینو، مشروطه گیلان، ص ۱۷ و ۱۸ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۳) و اربابانی که در روستاها سکونت داشتند، به هر ترتیبی مانع از تشکیل چنین انجمن هائی می شدند (همان، ص ۲۱) اما ضرورت توسعه اجتماعی انقلاب مشروطیت - حتی زمانیکه انجمن رشت به تعدیل مختصر روابط ارباب و رعیتی اقدام کرد - برخی از این انجمن ها نظیر انجمن های روستائی لشت نشا و کرگانرود را همچنان حفظ کرده و به تحکیم وضع جدید و جلوگیری از بازگشت وضع سابق می کوشید.

جنبش دهقانی در استبداد صغیر رو به افول نهاد اما پایای پیروزی های مشروطه خواهان در مبارزه با محمدعلی شاه، آتشی که به زیر خاکستر رفته بود، دوباره سر برون کرد و پس از سقوط محمدعلی شاه، بار دیگر دهقانان در مناطقی از ایران و به ویژه در آذربایجان به مقاومت در برابر مالکان برخاستند و برای مدتی از پرداخت مال الاجاره و بهره های مالکانه خودداری کردند (سیاق معیشت در عصر قاجار، ص ۸۸ و ۹۲ و ۹۴) اما حوادث آخرین روزهای سال ۱۳۲۹ هـ ق و اجرای اولتیماتوم روسیه و انحلال مجلس دوم توسط میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب السلطنه و جنگ های مردم تبریز با سالدات های روس که قریب ۲۵۰۰ کشته به همراه داشت و کشتار صدها نفر از مردم رشت و انزلی و تالش و اردبیل و استرآباد و تعطیل مشروطیت و استمداد ملاکان از روس ها (نک: جورابچی، ص ۱۵) جنبش دهقانی را متوقف کرد و تا چند سال این خاموشی ادامه یافت.

تعطیل مشروطیت و استیلاي دوباره ملاکان بر تمام کشور که از حمایت دولت های غیرممتخب ایران برخوردار بودند، نقشی موثر در خاموشی جنبش دهقانی داشته است اما آنچه که بیش از همه در سرنوشت جنبش دهقانی و توقف یا نابودی آن کارساز بود، مخالفت بورژوازی تجاری ایران با این جنبش و تنگ نظری ها و تردید های این طبقه نسبت به مطالبات دهقانی و نگرانی هایش بابت سلب مالکیت از او در املاک روستائی اش و حمایت های معین او از ملاکان بود. بورژوازی ایران به سبب محدودیت هائی که او را احاطه کرده بود - از آن جمله سیطره رو به رشد سرمایه و کالاهای بورژوازی بین المللی بر بازارهای ایران و ناتوانی صنعتی بورژوازی ملی - از میانه دوران قاجاریه به سرمایه گذاری در روستاها و خرید املاک روی نهاد و در عرصه تولید زراعی پیرو همان مناسبات ارباب و رعیتی شد و خود را از جمله اربابان می دانست و به همین سبب گمان داشت که هرگونه سلب مالکیت از اربابان و ملاکان به حوزه منافع آنان نیز کشیده خواهد شد. از این رو به جلوگیری از توسعه نهضت و تشکل های دهقانی برآمد و به هر ترتیبی مانع از گسترش و تجمع ملی آن شد. مخالفت هائی که با جنبش دهقانی و تشکل ها و سازمان های آن صورت گرفت، به مانعی کارساز در راه توسعه جنبش دهقانی و اتحاد دهقانان کشور تبدیل شد و جریان تامین بخشی از مطالبات رعایای بی زمین را

متوقف کرد و به این ترتیب بزرگترین طبقه اجتماعی کشور که آمال اجتماعی و طبقاتی اش، موافق امیال و گرایش های بورژوازی ایران بود، از مدار بورژوازی خارج شد و بزرگترین ذخیره اجتماعی که می توانست برای نگرهبانی از مشروطیت و دستاوردهای آن و برای حفاظت از دستاوردهای انقلاب دموکراتیک، جان فشانی کند، همچون گذشته سربازاربابان شد و در نهایت به نظاره منفعل حوادث تلخی نشست که مشروطیت ایران را در خون خود غرقه نمود.

جنبش دهقانی در سالهای بعد از قدرت افتاد و جدا از برخی اعتراضات سنتی روستائیان علیه اربابان و ملاکان که همواره و به صورت منفرد جریان داشته است، گه گاه اشکالی از یک جنبش دهقانی متحد و هماهنگ با اعتراضات منطقه ای بویژه در برخی مناطق شمال ایران که تحت استعمار دولت روسیه تزاری قرار داشت، خود نمائی می کرد. دولت روسیه تزاری دوسه سال پیش از آغاز جنگ جهانی اول، چند هزار کیلومتر مربع از اراضی و املاک متعلق به ایلات و طوایف ترکمن و اراضی و املاک عمومی مردم استرآباد و حاجیلر و رامیان و همچنین تمام خالصه جات منطقه را که در اختیار مردم قرار داشت، نخستاز طریق عملیات حقوقی صوری و معامله فرمایشی با فروشندگانی که هیچ حقی بر موضوع معامله نداشتند نظیر سید محمد تقی فرنگی و نفس ترکمن و شیخ محمد باقر فاضل و محمد ولی خان سپهسالار اعظم (درباره این اشخاص نگاه کنید به: وکیل الدوله مقصودلو، ص ۳۸۷-۳۹۷ و اسناد استرآباد، ص ۲۲۵ و ۴۱۵ و ۴۱۶) و سپس از طریق عملیات نظامی و جنگ و ستیز با مردم محل، تصرف نمود و چند هزار نفر از مالآغان ها و روس ها و اوکرائینی ها و رنپورگی ها را در این املاک اسکان داد و استعمار آشکار نیمه شمالی ایران را که طبق قرارداد خود با دولت انگلیس در سال ۱۹۰۷، حوضه نفوذ آن دولت شده بود، آغاز کرد و در ادامه عملیات خود چون با مخالفت و مقاومت ایلات و طوایف ترکمن روبرو شد، بسیاری از آنان را کشت و اموال و املاکشان را به غارت گرفت و جمعیت کلانی را نیز آواره بیابان ها و حواشی شهر ها و روستاها کرد (اسناد استرآباد و دشت گرگان در دوره مشروطیت، ص ۲۲۳ - ۲۳۱ و ۲۳۸ - ۲۴۳، وزارت امور خارجه، ص ۳۴۰ - ۴۱۱، وکیل الدوله مقصودلو، ص ۳۲۸ - ۵۴۰، لوگاشوا، ص ۱۳۲-۱۳۶).

شکل گیری نخستین جنبش های اجتماعی علیه استعمار و همدستان داخلی آنان، یکی دیگر از منابع احیاء جنبش دهقانی در مناطقی از ایران بود و از همین طریق امیدواری دهقانان به تغییر اوضاع و بهبود زندگی شان افزایش یافت و استقبال آنان از چنین جنبش هائی به تدریج سرعت گرفت. جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان در همین سال ها و همزمان با اعتراضات ترکمن ها و روستائیان و شهریان استرآباد و حاجیلر و رامیان و فندرسک و ترکمن صحرا آغاز شد و همدلان فراوانی در میان روستائیان یافت. این جنبش در هر جا که قدرتی داشت، هزینه مخارج خود را از حقوق ملاکان و به ویژه زمیندارانی که خود را تحت حمایت های دولت روسیه قرار داده بودند، برمی داشت و در هر جا که می توانست، مانع از تعدیات ملاکان نسبت به روستائیان می شد. به همین سبب نیز زمینداران

مشتاق سرکوبی شورش میرزا کوچک خان بودند و بخشی از هزینه های لشکرکشی علیه جنبش جنگل را پرداخت می کردند. جنگلی ها درهرجا که می توانستند، مانع از تعدیات ملاکان نسبت به رعایا و دهقانان می شدند و در بعضی مواقع حتی ملاکان زورگو را بازداشت کرده و پس از اخذ جریمه رهایشان می کردند. جنبش جنگل پس از استقرار حکومتشان در رشت، بر اساس بهره ملاکان و زمینداران از محصول برنج، از آنان مالیات واعانه گرفتند و در همین حال دریافت بخشی از رسوم و عایدی های غیر معقول را از دهقانان موقوف کردند. یکی از این رسوم، جواز عقد و ازدواج دختران رعایا بود و اگر مالک، جواز لازم را صادر نمی کرد، هیچ عقدی جاری نمی شد. در مواقعی دیده شده بود که رعیت مکتداری - به نسبت سایر رعایا - خواهان ازدواج با دختری بود و اگر خانواده دختر با این خواسته مخالفت می کردند، او به ارباب مراجعه می کرد و پول بیشتری به ارباب می داد و جواز ازدواج با آن دختر را کسب می کرد و ملای روستا نیز با همان خطی که ارباب صادر کرده بود، سیغه عقد آن دختر را برای خواهان جاری می کرد. جنبش جنگل تا پایان عمر خود از حامیان رعایای بی زمین و دهقانان خرده مالک بود و در این باره اصرار فراوانی داشت و تا آنجا که می توانست، هزینه های مبارزه را از ملاکان و زمینداران می گرفت و از دهقانان به سهمی معقول و متناسب با عایدات آنان کفایت می کرد (نک: مشیر الممالک زنجان، خاطرات و خاندان، ص ۶۶-۷۰).

تعطیل مشروطیت و حوادث ناشی از استیلای دولت های روسیه و انگلیس بر شمال و جنوب ایران، سبب تشدید ستمگری ملاکان زمیندار و ایلخانان و کلانتران و خوانین چادر نشین بر رعایا و روستائیان شد و برخی حوادث طبیعی نظیر خشکسالی و قحطی معروف سال های ۱۳۳۶-۱۳۳۷ هـ ق به همراه بیماری لجام گسیخته آنفلو آنزا که موجب مرگ صدها هزار نفر از مردم شد، بر این ستمگری ها افزود و اعتبار دستور کار جامعه ایران را که در دوران مشروطیت خود را به روشنی نشان داده بود، اهمیتی دوچندان بخشید و ملاحظه همین دستور کار بود که در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ برخی احزاب و جمعیت های سیاسی ناگزیر از توجه به تضاد های شدت یافته نظام ارباب و رعیتی و انعکاس آن در برنامه های خود شدند. جمعیت طرفداران اصلاحات اساسی در برنامه خود، مورخ ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۹ هـ ق، از فروش املاک خالصه به رعایا و تهیه اعتبار فلاحتی سخن می گفت (نصرت الدوله فیروز، ج ۱، ص ۲۲۶ - ۲۲۹) و جمعیت احرار اسلامی در همان زمان، ممیزی املاک زراعتی و اخذ مالیات بطور عشریه را پیشنهاد کرده بود (همان، ص ۲۳۲-۲۳۳). البته در همان زمان کسانی هم بودند که نظام ارباب و رعیتی ایران را از بهترین ترتیبات اجتماعی دنیا می پنداشتند و هرگونه تغییری را در این نظام، ویرانگر مملکت می خواندند. محتشم السلطنه اسفندیاری که به اطاعت از نظم حاکم و تملق و چاپلوسی نسبت به آن و گرایش وسیع به محافظه کاری و مخالفت با هرگونه اصلاحات دامنه دار - در زمان قاجاریه و پهلوی - شهرت داشت، با ملاحظه قدرتی که در تضادها و نیروهای متضاد نظام ارباب و رعیتی نهفته بود و با وحشت از آنچه که تغییر نظام ارباب و رعیتی به همراه داشت، نا

بخردانه هر تغییری در این نظام را ویرانگر مملکت خوانده و گمان داشت که: یکی از بهترین انواع رعیتی دنیا این است که در ایران است. زیرا که دهقان و رعیت شریک الملک و بلکه مالک ثابت ملک است و بدون اینکه در مخارج و مالیات با مالک شراکت نماید، در منافع شریک مسلم است. من نمی گویم به ملک و مالک و رعیت در ایران تعدی نمی شود اگر هم بشود راجع به ارباب و رعیتی نیست. بلکه اگر تعدی و تجاوز بشود، مالک و ملک نیز از آن بی بهره نمی مانند. در هر صورت مسئله ملاک و دهقان در ایران طوری است که شاید بهتر از آن در جای دیگر وقوع ندارد و مسلماً برانگیختن رعیت نسبت به ارباب یکی از مفاسد مملکت ویران کن است که مخصوصاً ضرر آن به خود رعیت و دهقان بیشتر و از تصور خارج است.... و اگر راستی نظریه سعادت رعیت باشد باید در صدد تسهیل و ترقی کاررعیت و ترویج فلاح و امنیت و علم هیئت جامعه دهقانی شد و بس.... و اگر بعضی مشکلات در کاررعیت هست، به کدخداهای اصلاح نمائیم و به اصطلاح و کلمات تازه فریفته نشویم و خود را از جهالت در دامن هوس رانی دیگران نیندازیم (محتشم السلطنه اسفندیاری، همان، ص ۷۴-۷۵). اگر محتشم السلطنه اسفندیاری و امثال او در این باره ژاژ خائی می کردند، دیگرانی هم بودند که در همان زمان تا حدودی با گرانیگاه جامعه آشنائی داشتند و می کوشیدند برای حفظ منافع خود و اربابانشان، این نقطه را حتی المقدور به جانبی بچرخانند که تنها شباهت هائی با دستور کار جامعه ایران داشته باشد. یکی از اینان سید ضیاءالدین طباطبائی سرکرده سیاسی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بود که در بیانیه معروف خود به تاریخ هشتم حوت (اسفند) ۱۲۹۹، از خاتمه دادن به دوره فلاکت و بدبختی کارگران و دهقانان و تقسیم خالصه جات و اراضی دولتی بین دهقانان و تعدیل معاملات ارباب با دهقان سخن گفته بود (اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۷۶۲، مورخ جمعه ۱۹ دی ۱۳۲۰، ص ۱) و این حدی اندک از دستور کار جامعه ایران بود که کودتاچیان انگلیسی و ایرانی ناگزیر از اعتراف به آن بودند.

دوران پس از سوم اسفند ۱۲۹۹ به دوران رضاشاهی موسوم است و مشتمل بر حوادث و تحولاتی است که اغلب متضمن منافع دولتمردان و امرا و افسران عالی رتبه ارتش و شهربانی و ژاندارمری و ملاکان روستائی و شهری و خوانین ایلاتی و گروه هائی از دولتیان و بازرگانان همکار با سازمان های نظامی و انتظامی و تجار وارد کننده و برخی صادرکنندگان مواد خام سنتی بوده است و به همین دلیل دستور کار جامعه ایران با تفاوت های اندکی، همچنان مشتمل بر رئوس و اصولی بود که دهها سال پیش از انقلاب مشروطیت شکل گرفته بودند. این تفاوت ها بیشتر ناشی از تناقض میان نتایج برخی تحولات اجتناب ناپذیر و روابط حاکم بر این تحولات بود و به همین سبب بر تعداد عناصر دستور کار جامعه و طول مدار آن می افزود. در این دوران مناسبات سنتی ارباب و رعیتی پابرجا مانده و حتی با اندکی تغییر گسترش یافت و ثبات بیشتری گرفت (اشرف و بنوعریزی، ص ۷۶). در این دوران اعضای خاندان سلطنتی و چند صد خاندان ملاک و زمیندار و بازرگان و بوروکرات و روحانی و روسای

عشایری، مالک تقریباً دوسوم زمین های زراعی کشور بودند (اشرف و بنوعیزی، ص ۷۷). برخی پژوهشگران، تعداد این مالکان را که بیش از ۶۵ درصد کل زمین های قابل زراعت را مالک بودند، بین ۲/۵ تا ۳ هزار نفر نوشته اند (سلطانزاده، ص ۱۰۳). در آغاز این دوران، وضع زراعت همانند قرون وسطای اروپا بوده (میلسپو، ص ۲۲۱) و در پایان این دوران نیز وضع روستاها و روستائیان با اندکی تغییر بر مبنای گذشته بوده و کیفیتی همچون گذشته داشته است (لمبتن، ص ۶۸۰-۶۸۱، کاتوزیان، ص ۱۸۵) و چنان آزردهنده بوده که جز اجرای صحیح اصلاحات ضروری و اجتناب ناپذیر، چاره ای دیگر برای آن متصور نبوده است (لمبتن، ص ۶۸۲). این میراث پلید و ضد انسانی در سال های پس از رضاشاه نیز برقرار بود و رعایای ایران - نه در نقاط دور افتاده بلکه زیر گوش شهر تهران - در چنان وضع وخیم و ذلت باری بسر می بردند که حتی صادق هدایت با همه تعصبات مخصوص خود نسبت به ایران و فرهنگ و تمدن ایران، آنرا غیر قابل مقایسه با هر جای دیگری در جهان می دانست. او در نامه ای به حسن شهید نورائی به تاریخ اردیبهشت سال ۱۳۲۵ / ماه مه ۱۹۴۶ از سفر کوتاه خود به شهریار و اقامت یک شب در منزل یکی از رعایا چنین نوشت: جای شما خالی، چند روز پیش به شهریار رفتم و شب در منزل یکی از رعیت ها خوابیدم. گمان نمی کنم که هیچ جای دنیا وضعیت میهن شش هزار ساله را داشته باشد. تراخم، سل، مالاریا، کتافت، شکنجه های قرون وسطائی، نفاق حاکم است. اینجائی که بودم ملک آقای... آزادی طلب بود. شرحش خیلی مفصل است (خانلری، ج ۳، ص ۳۸۱).

یکی از وجوه عمده این نظام آزردهنده، دوام و برقراری بیگاری رعایا و انواع آن همچون کار درباغ و مزرعه مالک و درویدن و نگهداری غله و بنائی و تعمیرات ساختمانی و لایروبی قنوات و انهار و رودها و هیزم کشی و خدمتکاری و نگهبانی و انواع رسوم و تعارفات و هدایا و تقدیمی ها همچون سرانه (پرداخت مبلغی پول از بابت هر عضو یک خانواده به مالک) و سرجفتی (مقداری روغن یا پول نقد از بابت هر جفت زمین یا هر سهم آب به مالک در یکسال) و سوراخه (عوارض عروسی و ازدواج) و شکار (تقدیم سالانه مبلغی پول یا تحویل چند کبک و یا هر شکار دیگری به مالک) و نوروزی (پرداخت مبلغی پول به مالک در آغاز سال نو) بچه داری (عوارض بچه دار شدن) و تخته (پرداخت قسمتی از حقوق مباشران توسط رعایا) و تامین قسمتی از حقوق محصلان بوده است (لمبتن، ص ۵۷۵ - ۵۸۵). به گزارش لمبتن: بیگاری در املاک خالصه سیستان و بلوچستان در دوران رضاشاه منبع ظلم و اجحاف و مایه رشوه خواری و فساد و یکی از عوامل خرابی عمومی سیستان و علت نارضائی فراوان مردم آن سامان بود و یکی از بدترین انواع بیگاری ها نیز در سیستان تداول داشت. لمبتن نام این بیگاری و کیفیتش را بیان نمی کند اما آن را شرارت و جنایتی عظیم توصیف کرده که زندگانی را بر کسانی که بیگاری می کشند، تحمل ناپذیر می کرده است (ص ۵۸۵). گزارش های امثال لمبتن از یکسو وضع دلخراش دهقانان ایران را در دوران رضاشاه بیان می دارند و از سوی دیگر بر ضرورت اجرای سریع اصلاحات صحیح و الغای بیگاری

و تحدید مالکیت اربابان و املاک اربابی و تخصیص زمین به دهقانان برای احداث باغ و جالیز و انتقال مالکیت خانه های رعایا به خودشان ورهائی دهقانان از فقر و تنگدستی (لمبتن، ص ۶۸۸ - ۶۹۰) تاکید داشتند آنچه که از دوران رضاشاه بر جا مانده بود، چنان کراهتی داشته که به زعم امثال لمبتن، تنها اصلاحاتی در همان اندازه که خود بدان ها اشاره داشت، چاره ساز و درمانگر دردهای جامعه روستائی ایران بود. به نوشته او: مسئله مطرح در این باره، اصلا لزوم اصلاحات نیست زیرا که این مطلب پاک روشن است. آنچه که اهمیت دارد وسیله اجرای اصلاحات است (ص ۶۸۲)..... و هر اقدامی که موجب رهائی دهقانان از فقر و تنگدستی نشود و عدم اطمینان موجود را از میان نبرد و اهمیت استقرار امنیت را برای مردم به هیچ انگارد، محتمل کامیابی نیست (ص ۶۸۳).

واقع بینی های نسبی امثال لمبتن از ضرورت تغییر وضعی می گفت که از همه جهات بازدارنده ترقی اجتماعی و توسعه عمومی بود و همین ضرورت، ستون فقرات دستور کار جامعه ایران را تشکیل می داد. جان سختی های وضع ارباب و رعیتی ایران از تناسب آن با اوضاع جدید و یا ناشی از ظرفیت آن نبود بلکه از مقاومت زمینداران و اربابان و همراهی های دولت و دولتیان با این وضع و سرکوبگری وسیع حکومت و فاصله عمیق میان بورژوازی ملی و مطالبات دهقانی و ناتوانی جنبش کارگری بر می خاست. در سالهائی که امثال لمبتن از ضرورت اجتناب ناپذیر برخی اصلاحات یاد می کنند و در فاصله میان شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، صدها حادثه و حتی قیام دهقانی در نقاط مختلف کشور اتفاق افتاد که همه آنها بلا استثنا سرکوب شدند. در همین سالها و در زمانی که لمبتن، اصلاحات ارضی را - در اندازه های محافظه کارانه - تجویز می کرد، کسانی هم بودند که درست همانند حاج محترم السلطنه اسفندیاری و ۲۵ سال بعد از انتشار کتاب او، نابخردانه گمان داشتند که: در ایران از دولت شراکت مالک و زارع و روابطی که بین طرفین برقرار است، برای ایجاد خرده مالک به تقسیم اراضی و تحمل زحمات و افراط و تفریط هیچ حاجت نیست زیرا در این کشور هر رعیتی برای خود یک نیمه مالک و از تمام مزایای مالکیت بدون اینکه قیمتی برای ملک پرداخته یا برای نگهداری آن خرج و زحمتی داشته باشد، برخوردار است (مستوفی، ج ۳، ص ۲۸۲) در ایران رعیت شریک مالک است و به همین دلیل هم از استفاده های نامشروعی که ممکن است در مقابله با ارباب یا مباشران وجود داشته باشد، مصون است (همان، ص ۳۷۹). مستوفی در دفاعیات خود از نظام ارباب و رعیتی ایران جدولی از وضع عایدات و مخارج دهقانان بدست داده که هر بخش آن بر خلاف نیت مولف، سختی و صعوبت زندگانی دهقانان را باز می نمایاند و حقانیت مطالبات و اعتراضات دهقانی را تأیید می کند: یک رعیت با یک الاغ یا گاو که ۵۰۰ تومان قیمت دارد به طور متوسط هر سال یک خروار و ۵۰ من بذر می کارد و بطور متوسط ۱۳ خروار و ۵۰ من حاصل دارد. ۵ خروار و پنجاه من بهره مالکانه، یک خروار و ۵۰ من بذر از آن خارج می شود، می ماند ۶ خروار که ۵ خروار آن گندم و یک خروار جو است. فرض کنیم که این رعیت ۵ سرعائله دارد،

۴ خروارگندم برای نان این عائله کافی است. یک خروار جوش را برای علوفه خر و گاوش منظور می کنیم و با این ترتیب یک خروار زیادی دارد که یکصد و پنجاه تومان می ارزد. ۱۰ خروار هم کاه دارد که ۷ خروار آن بر خر و گاوش و ۳ خروارمازاد دارد که ۵۰ تومان می ارزد و ۵ خروار و ۵۰ من یونجه دارد که نصف آن برای خر و گاوش منظور می کنیم و نصف دیگر آن ۴۰ تومان می ارزد. سالی ۳۰۰ تومان هم به طور متوسط از هندوانه و خربزه عایدی دارد که عایدی نقدی او به ۵۴۰ تومان می رسد که در حدود روزی ۱۵ ریال می شود. این مبلغ برای مخارج نقدی از قبیل قند و چای و گاهی گوشت و لباس کاملاً کافی است. گرچه من از حبوبات کاری و باغداری و گوسفندداری او هیچ برآوردی در این محاسبه ننموده ام. حبوبات را برای خوراک و باغ را برای میوه و گوسفند و گاو را برای شیر و ماست و دوغ و روغنش گذاشتم. من تصور نمی کنم مردمان متوسط شهری، زندگی به این خوبی و مرفهی بتوانند داشته باشند. درخانه و قلعه مالک هم مسکن دارد، از حیث خانه هم در رفاه است (همان، ص ۲۸۷ - ۲۸۸).

البته این تصویر کاذب و محاسبات مضحکی که همراه آنست با آنچه که عباس مسعودی از معاصران همکیش مستوفی در باره وضع رعایای ایران و عایدات روزانه ۲ - ۳ ریالی آنان در سال های آخر سلطنت رضاشاه بدست داده (اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۶۶۱، جمعه ۴ مهر ۱۳۲۰، ص ۱) مغایرت تمام دارد و با وجود نادرستی های آشکار آن و با همه کوششی که مولف در استتار وضع دهقانان بکار برده - بویژه در مقایسه با زندگی و عایدات ملاکان و زمینداران - از وضع دلخراش ملیونها انسان زحمتکش ورنجبر حکایت می کند که با وجود نقش اساسی شان در تولید انبوه غذا و کالا، جزقوت لایموت نصیبی نداشتند و آن نیز بر اثر تحمیل انواع مالیات ها و تقدیمی ها و رسوم و هدایا و مهمانداری ها و مخارج کارگزاران روستا و کارگزاران ارباب، چنان ناچیز می گردید که جز برای کاهش اندکی از گرسنگی به کار نمی آمد. در کنار این تصویرما، گزارش عایدات مالکان در نیمه اول سلطنت رضا شاه و فاصله درآمدهایشان نسبت به رعایا حکایت از وضعی دارد که حقیقتاً خشم آورو تکان دهنده است: یک مالک متوسط گیلانی، از اجاره ۲۵۰ هکتار زمین زراعی و همچنین اجاره توتستان ها و زمین های بازار روز، سالانه قریب ۸۷ هزار تومان در آمد داشته که از این مقدار قریب ۳۰ هزار تومان صرف مخارج زراعت و زمینداری و باغ و ابوابجمع و مباشران می شده و قریب ۵۷ هزار تومان نیز در آمد خالص او بوده است (سلطانزاده، ص ۱۰۵ - ۱۰۷). چنین فاصله عمیقی میان دو سطح زندگانی - یکی مالکان و اربابان که تنها مالک زمین هستند و هیچ نقشی در تولید ندارند و دیگر اینکه برزگران و رعایا که مالک زمین نیستند اما تولید کننده اصلی غلات و صیفی جات و سردرختی ها هستند - جز تشدید فقر و فلاکت و افزایش آوارگی و دربدری و انتشار فحشاء و خودفروشی و توسعه راهزنی و سرقت و رواج فساد اخلاقی و انحطاط عمومی و اشاعه تملق و چاپلوسی و دروغگوئی و رفتارهای حقارت آمیز و نتیجه دیگری به همراه نداشته است و از همین روست که به قول لمبتن: دفاع از روابط موجود

میان مالک و زارع تنها بدلیل آنکه وضع زارع دستکم بدتر از وضع بعضی طبقات اجتماعی نیست - و شاید هم بهتر باشد- چیزی جز سفسطه کردن نیست (ص ۴۶۴ - ۴۶۵).

وخامت وضع روستائیان ایران و به ویژه رعایای بی زمین در دوران رضاشاه چنان آزار دهنده بود که حتی برخی ماموران عالی رتبه دولت نیز به آن اعتراف داشتند و در گزارش های خود آشکارا از این وخامت ها سخن می گفتند و ضرورت اصلاح فوری وضع دهقانان را گوشزد می کردند و راه آن را نیز لغو همه رسوم و تحمیلات فئودالی - با حفظ حقوق مالکانه اربابان - و اجرای قاعده منصفه و تقسیم نیمانیم محصول میان مالک و رعیت می دانستند و با وجود ضرورتی این چنین عاجل، وضعی را که خود تا این اندازه غیر قابل تحمل می دانستند، برای خالی نبودن عریضه، بهتر از دوران گذشته می خواندند. در سال ۱۳۱۰ ش، عبدالحسین خان تیمورتاش وزیر دربار با موافقت رضاشاه، متحدالمالی مشتمل بر ۱۰ ماده خطاب به حکام نواحی مختلف ایران صادر کرد و از آنان خواست که از صنایع و معادن و ظرفیت های مربوطه و استعداد تولید ابریشم و تریاک و حشم داری و تاسیسات آبداری و آبیاری و تعداد خالصه جات دولتی و انواع تولیدات زراعی حوزه ماموریت خود گزارش دقیقی تهیه نموده و به دربار اعلام دارند. برخی از این حکام علاوه بر آنچه که وزیر دربار خواسته بود، گزارش های تکان دهنده ای از فلاکت رعایای حوزه ماموریت خود بدست داده و اصلاح وضع آنان را مقدم بر هر کار دیگری اعلام کردند. مثلاً حاکم کرمان در باره وضعیت رعایا و فلاحین محالات خمسه کرمان یعنی جیرفت و رودبار و جبال بارز و مهنی و اسفندقه نوشته بود که: وضعیت زندگانی رعایا و فلاحین خمسه مثل سایر نقاط کرمان خیلی رقت اور و تاثر خیز است. در جبال بارز و ساردویه چون خود رعایا دارای املاکی هستند، وضعیت آنها بالنسبه بهتر است لیکن در جیرفت که رعایا کمتر دارای املاکی هستند و عموم املاک متعلق به اعیان و منتفذین کرمان و خوانین رودبار با روسای جبال بارز می باشد، بی اندازه رعایا مفلوک و بی چیز و پریشان هستند. معامله ارباب با رعایا عینا مثل همان معامله است که اهالی روم قبل از آزادی بندگان با بندگان خویش می نمودند. رعیت مجبور است که تمام کارهای مالک را مجاناً و بلا اجرت انجام دهد. حصه رعایا از حاصل به حدی کم و نا قابل است که تمام محصول را که برداشت می نماید، کفاف مخارج چهارماهه آنها را نمی نماید. در اغلب فصول سال رعایا علف های خودرو که در آنجا زیاد است، پخته و با دوغ می خورند و به این واسطه رعایا هیچ علاقه به آبادی ندارند(گزارش های ایالات و ولایات از اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران در سال ۱۳۱۰ ه. ش، ص ۱۰۲). همو در ادامه گزارش قلم را از این هم فراتر برده و تمامی رعایای کل ولایت کرمان را مصداق چنین فلاکتی می خواند. به گزارش او: وضعیت رعایا و فلاحتی کرمان خیلی رقت آوراست و اغلب به حدی فقیر و پریشان هستند که جز اشخاصی که از نزدیک آنها را دیده اند، نمی توانند درجه فقر و پریشانی آنها را احساس نمایند. می توان گفت که تقریباً عور و لخت هستند و غذای آنها در غالب قسمت های سال، علف

صحرائی است. زیرا اغلب املاک این ایالت متعلق به متنفذین و خوانین و روسای ایلات است که با زور، اراضی و املاک دیگران را مالک شده و حتی ازدادن قوت لایموتی به رعایا مضایقه می نمایند. در موقع برداشت خرمن با آنکه حصه زارع خیلی کم و ناقابل است، همان مقدار قلیل را نیز به اسم طلب و تقاوی ضبط نموده و هنوز غله به انبار نرفته است که باز رعیت بیچاره مجبور است که دست گدائی برای قرض به طرف ارباب دراز نماید و ارباب هم دست رد بر سینه اش گذارد. غالب رعایا چون از فرط استیصال، مقداری جو و ارزن از ارباب قرض کرده، مدیون او هستند، اکنون آزادی نقل و انتقال را نیز ندارند و ناچارند که با تمام مظالم ارباب بسازند. سابق بر این، تعدیات خیلی زیادی از قبیل حبس و زجر و شکنجه به آنها می نموده اند ولی در سنوات اخیره در نتیجه بسط نفوذ دولت و کم شدن نفوذ خوانین و روسای ایلات، قسمت زجر و شکنجه و هزار تعدی دیگر که انسان حساس تحمل شنیدن آن را ندارد، از بین رفته اما قسمت کارهای قلان و تحمیل مخارج ارباب و مباشر و نماینده ارباب به رعایا و اجحاف در حصه رعیت از محصول هنوز به حال خود باقی است. چیزی که هنوز تا درجه ای به نفوذ خوانین و متنفذین کمک می نماید، این است که برخی از مامورین دولت از روی یک اغراض خیلی پستی با آنها سازش می نمایند و آنها هم از این مسئله استفاده کرده به مردم می فهمانند که در هر دوره و هر پیشامدی، ما مصدر کار هستیم..... یکی از لطمات بزرگ اجحافات ملاکین به مملکت این است که به واسطه اجحاف زیاد بر رعایا، آنها هم ابدًا به آبادی و ازدیاد محصول علاقه ندارند (همان، ص ۱۲۴ - ۱۲۵).

رئیس هیئت تفتیش مالی کرمان که یکی از نویسندگان همین گزارش است، برای خروج از چنین وضعی پیشنهاد می کند که: اولاً برای رفاه حال رعایا تنها اقدامی که به نظر هیئت می رسد این است که اول دست ظلم و تعدی ملاکین را از سر آنها کوتاه نمایند. به این معنی که آنها را مجبور به کارهای قلان نمایند و تحمیلات مخارج ورود ارباب یا مباشران به محل و گرفتن مرغ و جوجه و امثال آن را ازگردن اهالی بردارند و همان معامله ای را که انسان با یک فعله یا کارگر دیگر می نماید با آنها نیز بنمایند. بین رعیت و یک نفر فعله چه تفاوتی است؟ فعله مزد می گیرد و کار می کند و رعیت نیز حصه ای از زراعت درمقابل زحمت خود بر می دارد. دیگر چه معنی دارد که این همه تحمیلات بی جا بر آنها واردآورند. باید خودش علف بخورد و به مباشر یا ارباب و نماینده ارباب، جوجه و تخم مرغ و غیره بدهد و با پای برهنه بدون مزد قاصدی کرده یا هیزم و علف و سایر چیزها بدون اجرت برای ارباب و بستگان ارباب بیاورد. ثانیاً باید قانونی وضع شود که حقوق رعایا و مالک را عادلانه معین نماید که نه رعیت بتواند به حقوق مالک اجحاف نماید و نه مالک بیجا به رعایا ظلم و تعدی کند. بهره ای که فعلا در این حدود به رعایا می دهند خیلی کم و ناقابل است. مثلاً در قسمت هائی که بیل و کلنگ و غیره با رعیت است، سه ربع محصول متعلق به ارباب است و یک ربع به رعایا می رسد. در قسمت هائی که بیل و کلنگ و گاو آهن و غیره با ارباب است، صدی سه به رعیت داده می

شود. بدیهی است که این مقدار خیلی کم است و همین مسئله یکی از وسایل مهم خرابی مملکت می باشد. زیرا رعیتی که شکمش از نان جو و ارزن سیر نیست، چه علاقه به آبادی دارد. تصور می رود که قانونی وضع شود که بذر و مخارج و غیره عموماً به عهده مالک باشد و محصول بالمنصفه تقسیم گردد (همان، ص ۱۱۵ و ۱۱۶).

دکتر تقی بهرامی - یکی از معروفترین و برجسته ترین متخصصان کشاورزی ایران در دوران رضاشاه - نیز در راستای فرمان تیمورتاش، مطالعاتی در باره کشاورزی سیستان و احوال رعایای سیستانی انجام داده و نتایج بدست آمده از این مطالعات را که سراسر سیاهی و تباهی و مشحون ازرنج و مذلت انسانی است، در شهریور سال ۱۳۱۰ ضمن یک گزارش مفصل در اختیار وزارت اقتصاد ملی و دربار پهلوی قرار داد. در این گزارش اطلاعات جالب توجهی دیده می شود از جمله اینکه: سیستان بالغ بر ۱۷۲ روستا دارد که همگی خالصه دولتی است و ملک اربابی ندارد. تمامی این خالصه جات در اجاره ۱۲۰ مستاجر محلی است که همگی از سرداران و کدخدایان محلی هستند. در کنار این اطلاعات چنان مضامینی تلخی گزارش شده است که آگاهی از آنها، هر انسان شریفی را شرمنده می کند و عرق بر پیشانی اش می نشاند و بیاد می آورد تلخکامی کسانی همچون لمبتن را که در توصیف وضع سیستان، از آن با الفاظ شرارت و جنایت عظیم یاد کرده بود و ژاژ خانی کسانی همچون محتشم السلطنه اسفندیاری و عبدالله مستوفی را که نوشته بودند، رعایای ایران شریک المال ملاکان و اربابان خود هستند. به نوشته دکتر بهرامی: اگر چه به طور کلی رعیت در ایران، بدبخت و پریشان روزگار است و ملاک یا مستاجر نظر به اینکه وسایل تحصیل ثروت و افزایش عواید و محصولات املاک را نمی داند، همش همیشه مصروف این است که هر دم به رعیت فشار جدیدی وارد آورد، لیکن باید اقرار کرد که بدبخت ترین رعایای ایران همانا زارعین سیستانی هستند بطوریکه سایر رعایای ایران در برابر آنان حق گله و شکایت ندارند. برای وضوح این مسئله عایدی سالیانه یک رعیت سیستانی را در اینجا تشریح می نماید. یک پاگاو رعیتی که عبارت است از ۶ نفر زارع، در ابتدای سال زراعتی هشت خروار بذر از مستاجر گرفته... در سرخرمن از قرار تخمی هفت تخم، محصول کل پاگاو معادل است با ۵۶۰۰ من تبریز و مطابق معمول ترین طرز تقسیم محصول در سیستان قبل از تعیین سهم مستاجر و زارع و غیره باید مخارج دروگر و مشرف و پاکار و کیل گردان - به مقدار ۳۳۰ من - از آن کسر شود و مقدار ۵۲۷۰ من باقی می ماند که باید به سه سهم مساوی تقسیم شود. سهمی از آن - به مقدار ۱۷۵۶ من - متعلق به مستاجر و از دو سهم دیگر که ۳۵۱۳ من است، مخارج کرایه گاو و بذرکار و کرایه گاو خرمنکوب و اجرت آهنگر و نجار و دشتبان و آخوند و مرده شور و سلمانی - به مقدار ۴۸۷ من - موضوع می شود و بقیه به مقدار ۳۰۲۵ من به دو قسمت مساوی منقسم می گردد. قسمتی حق البذر بوده سهم بذر دهنده - همان مستاجر - می شود و قسمت دیگر که عبارت است از ۱۵۱۲ من، باید بین ۶ نفر تقسیم شود. یعنی به هر رعیتی ۲۵۲ من تبریز غله می رسد که هرگاه از قرار خرواری ۵ تومان بفروشد،

وجهی که عایدش می شود، عبارت خواهد بود از دوازده تومان و دو قران و ده شاهی و با این مبلغ باید گذران یک خانواده را تامین نماید. علاوه بر این، بدبختی دیگری نیز دامنگیر رعیت سیستانی شده و آن این است که زارعین سیستانی با این همه مذلت و پریشانی، عنوان مزدوری را نیز دارند. بدین معنی که هر وقت مستاجری بخواهد می تواند علاوه بر آنکه اراضی آنان را تغییر دهد، بکلی از ده بیرونشان کند(همان، ص ۳۷۱ - ۳۷۲). این گزارش آیا شمارا به یاد تلخکامی لمبتن نمی اندازد که وضع سیستان را به شرارت و جنایتی عظیم تشبیه کرده بود و آیا شمارا به کراهت و انزجار از ژاژ خائی کسانی همچون حاج محتشم السلطنه اسفندیاری و عبدالله مستوفی نمی کشاند که گمان داشتند رعایای ایران شریک المال ملاکان و اربابان خود هستند.

باری، توصیه ها و گزارش های این گروه از ماموران دولت آشکار می دارد که یکی از سرچشمه های گریز ناپذیرو بی همتا و اجتناب ناپذیرانکشاف و پیشرفت عمومی ایران - حتی پیش از انقلاب مشروطیت - رهائی بزرگترین طبقه اجتماعی کشوری یعنی رعایا و دهقانان از استعمار قرون وسطائی ملاکان و ایلخانان و کلانتران و مستاجران و تبدیل آنان به طبقات میانه و یا پیوستن شان به این طبقات بوده است و سرچشمه دیگر نیز بی تردید استقرار حکومت دموکراتیک به رهبری بورژوازی ملی ایران و متحدان آن بود که به حکم تاریخ در مسیر بالندگی قرار گرفته بودند. چنین وضعیتی برابر با همان نظریه ای بود که پیشه وری در یکی از مقالات خود در روزنامه حقیقت نوشته بود: همه می دانند که در این دوره اوضاع اقتصادی ایران مقتضی یک جریان بزرگ ملی و بورژوازیست(پیشه وری، آخرین سنگر آزادی، ص ۶۷) اما آنچه که پیش آمد، درست در نقطه مقابل این مرحله قرار داشت زیرا: رضاخان با کمک و مساعدت طبقه فوقانی بورژوازی تجارتمی، اساس رژیم ملاکی و فئودالی را محکم کرد و این مسئله به آسانی صورت گرفت زیرا که در مدت ۱۰ - ۲۰ سال اخیر در ایران، بورژوازی فوقانی تجارتمی با شدت تمام سرمایه خود را در خریدن املاک صرف نموده و به کار اندخته..... بدین ترتیب طبقه اعلای بورژوازی ایران خود به حفظ ملاکیت و رژیم مسلوب الاختیار بودن حقوق سیاسی که استعمار بی رحمانه دهاقین را تامین می کند، علاقمند می باشد(دوسند از فرقه کمونیست ایران.....، ص ۷۴).

کودتائی که وعده تقسیم املاک خالصه میان رعایا و تعدیل روابط ارباب و رعیتی را داده بود، به سرعت به حکومت کسانی تبدیل شد که دهقانان را بیش از گذشته هدف تعدیات بی شمار خود قرار می دادند و اوضاعی برآنان تحمیل کردند که حتی از قتل و غارت های ایلاتی نیز سهمگین تر بود. نظامیان در این دوره تمام ایران و اموال ایرانیان را ملک طلق خود می دانستند و هر اقدامی را علیه دهقانان مجاز می دانستند و بی دلیل نبود که مهاجران گیلانی مقیم تهران به هنگامی که دسته های به ظاهر عزاراد قزاق در ایام محرم سال ۱۳۴۰ هـ ق می خواندند که:

اگر در کربلا قزاق بودی حسین بی یاور و تنها نبودی.

به طعنه پاسخ می دادند که:

اگر در کربلا قزاق بودی چادر را از سر زینب ربودی.

ارتش جدید برای حرکت سریع و انجام ماموریت ها، محتاج خطوط مواصلاتی مناسب بود و احداث این خطوط توسط قشون و با نظارت فرماندهان صورت می گرفت. نظامیان از سال های ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ شمسی تا چند سال دهها و بلکه صدها هزار نفر از رعایای روستائی را به بیگاری گرفتند و بدست این مردم مظلوم و با بیگاری آنان و بعضا دریافت جرایم از رعایا و مالکان اطراف جاده موصوف - البته برای خود - جاده های بی ارزشی احداث کردند که از افتخارات رژیم رضاشاهی بود (عارف قزوینی، ص ۶۸ - ۷۰). ستمگری هائی که نظامیان در حق این مردم روا داشتند، با وجود وحشت و هراسی که مردم را فرا گرفته بود، فریادشان را به آسمان بلند کرد و علیرغم نگرانی و ترسی که از واکنش نظامیان وجودداشت، بارها و بارها به اعتراض برخاستند و خواستار قطع اعمال ستمگرانه فرماندهان قشون شدند. در سال ۱۳۰۲، میرپنج حسین خان فرمانده عملیات ساخت و تسطیح جاده اراک - بروجرد، به ضرب شلاق و شکنجه، قریب هزار نفر از دهقانان سربند را به کار در جاده موصوف واداشت و حتی بخش از ملزومات جاده را بدون پرداخت قیمت از اموال همین دهقانان فراهم کرد. او در سال ۱۳۰۳ باردیگر به همان ترتیب بالغ بر ۱۵۰۰ نفر از دهقانان را به بیگار گرفت و موجب اتلاف حقایبه این دهقانان و نابودی مزروعاتشان شد. دهقانان سربند نیز با استغاثه به مجلس شکایت بردند تا مگر از تعدیات او نجات یابند (اسناد اراک، ص ۱۹۸ و ۱۹۹). نظامیان برای ساختمان جاده میان زنجان به قزوین بالغ بر ۷۰ هزار نفر از رعایای دهات اطراف این خط را به بیگاری گرفتند و علاوه بر آن هزاران تومان پول نقد از مردم ساکن در همان مسیر دریافت کردند (عین السلطنه سالور، خاطرات، ۷۴۲۴ - ۷۴۲۵). امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی تمام عملیات راهسازی میان آذربایجان و زنجان را از طریق بیگاری رعایا و دهقانان انجام داد و در این راه کمترین اعتنائی به سختی کار و صعوبت زمستان نداشت و به همین دلیل در عملیات راهسازی قافلانکوه، در زمستان سال ۱۳۰۳ قریب ۴۰۰ نفر از این مردم مظلوم از شدت سرما و گرسنگی و بیماری در گذشتند (عین السلطنه سالور، ج ۹، ص ۷۲۲۰ و ۷۴۲۵). فرماندهان قشون، این رعایا را ذخیره سربازگیری های غیرقانونی قراردادده بودند و پس از دریافت مبالغی رشوه از کسانی که طبق بنیچه بندی نظامی مستعد سربازی بودند، آنان را رها کرده و رعایائی را که به ضرب شکنجه و شلاق برای بیگاری در جاده سازی آورده بودند، به سربازی می فرستادند (عین السلطنه سالور، ج ۹، ص ۷۴۲۴ - ۷۴۲۵). مستوفی که مدتی استاندار آذربایجان بود در گزارشی از همین جاده سازی ها و عملیات امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی در احداث جاده تبریز به زنجان نوشته است که او: کشیدن این راه پر پیچ و خم و بریدن گردنه شبلی و قافلانکوه را تقریبا مجانی انجام داده. عملجات دهات مجاور خط راه که برای کار می آمدند، نه همین مزد نمی گرفتند بلکه نان خود را هم همراه می آورده سهل است سرعمله ها را هم به سفره خویش دعوت می نمودند و برای اظهار خدمت و تحویل دادن

کار به امیر لشکر حتی شب ها هم مشغول کند و کوب و نقل و تحویل خاک و سنگ از گرده تپه ها به دامنه دره ها بودند. مالکین تبریزی که در تهران بودند، بیهوده برای رعایای خود دلسوزی و غرغر می کردند. امیر لشکر مقصود خود را که تمام کردن این کار مهم بود در هر حال انجام داد (مستوفی، ج ۳، ص ۵۷۵ - ۵۷۶).

نظامیان و ماموران دولت همچون غارتگران بی پروا در بسیاری از مناطق ایران اموال مردم را از خانه ها و مغازه هایشان می ربودند و کمترین اعتنائی به اعتراضات مردم نداشتند. عمرانلو های گلوگاه در شکوائیه ای خطاب به مجلس شورای ملی به تاریخ ۱۸ شعبان ۱۳۴۱ هـ ق (۱۳۰۱ ش) از تصرف احشام و حیوانات باربر و لوازم خانگی شان توسط نظامیان و عکس العمل های وحشیانه و تهدیدهای خطرناک آنان علیه معترضان و فرار بسیاری از مردم به خاک استرآباد و تحصن گروه هائی از مردم در تلگراف خانه خبر دادند (اسناد استرآباد، ص ۴۵۴ - ۴۵۶). قزاقان و نظامیان رضاخانی همچون مهاجمان اشغالگر قدیم، به زنان و دختران مردم تجاوز می کردند و یا در صورتی که خطر مقاومت وجود می داشت، مردم را و می داشتند که خود از میان زنان و دخترانشان - هرکسی را که مانعی نداشته است - کسانی را برای عیاشی آنان در اختیارشان بگذارند (عارف قزوینی، ص ۱۶۴ - ۱۶۵). عین السلطنه سالور در سال های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۴ گزارش های متعددی از تجاوزات نظامیان به مردم و به ویژه روستائیان بدست داده و اخباری از این گونه نوشته است: دردهات هیچ آذوقه نیست، باین حال این دسته مامور می رود دسته دیگر وارد می شود. مردم دهات به جان آمده اند. دادرس هم نیست. تمام مردم و تمام اعضای ادارات دیگر در مقابل نظامیان نقش دیوارند. نظامی خدای دهاتی ها و شهری ها شده است (ج ۹، ص ۷۴۲۱-۷۴۲۲). مردم دهات غالب با چغندر و هویج و سبزی زندگی می کنند زیرا تمام روزی آنها را برای امنیت تهران و بعضی شهرهای معظم از دستشان گرفته اند (همان، ص ۷۴۳۹).... فخر الممالک می گفت، نظامی ها در خارج خیلی به مردم صدمه می زنند. من از نجبای آنها می گویم، آن وقت شما از این روبه سائرین قیاس کنید. چهار ماه امیر مسعود پسر مرحوم سردار کل رئیس قشون ولایت ثلاث (تویسرکان و ملایر و نهاوند) بود. بیست هزار تومان دخل کرد. یک سفر تویسرکان رفت. من یک وقت دیدم پارک به آن عظمت سیف الدوله (ملایر) که من هم منزل داشتم مملو از اسب و مادیان و کره الاغ و گاو و گوسفند و الاغ و بز و بره و قاطر و کره قاطر و بوقلمون و غاز و اردک و مرغ شد که همه اینها را در عبور خود از دهات عرض راه جمع کرده آورده بود. حتی توی اتوموبیل خودش پر از مرغ و خروس های کاکلی قشنگ بود (همان، ج ۹، ص ۷۳۶۳-۷۳۶۴).

نظامیان در عملیات علیه چادر نشینان هرگونه غارتگری را مجاز می دانستند و در هر فرصتی اموال مردم را تصرف می کردند. عملیات غارتگرانه اینان در لرستان آنچنان گسترده بود که حتی برخی طوایف که از پیوستن به شورش های بیرانوندان و یاطوایف طرهان در سال های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ خودداری کرده بودند، برای مقابله با غارتگری های نظامیان به این شورش ها پیوستند و امیر احمدی که خود یکی

از غارتگران این جنگ ها بود، برای جلب اطمینان عشایریان دیده، با صدور اعلامیه ای، غارتگران نظامی را به مجازات های سنگین تهدید کرد (عملیات لرستان، ص ۲۰۶-۲۰۷). یکی از این غارتگران، سرتیپ محمد شاه بختی فرمانده لشکر غرب در سال ۱۳۰۶ بود که پس از شورش علی محمد خان غضنفری (امیراعظم امرائی) سرکرده طوایف طرهان در سال ۱۳۰۶ و شکست های نظامیان، به جرم ارتشاء بازداشت شد و به تهران منتقل گردید (عملیات لرستان، ص ۲۰۷ و ۲۰۸) و روزنامه حبل المتین چاپ کلکته به طعنه درباره او نوشت که هر چند شاه بختی، قتل الواریاک نژاد ایرانی را خوش ندارد ولی مال آنها را جهت مصارف شخصی مباح می داند (عملیات لرستان، ص ۲۰۸).

عین السلطنه سالوردرباره غارتگری های نظامیان در لرستان بسال ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ به شایعه ای اشاره می کند که قابل تامل است. به نوشته او: از غارت خیر لرستان هفتصد هزار تومان گفتند سهم حضرت اشرف (رضاخان سردار سپه نخست وزیر) شده بود و نزد امیر احمد آقاخان بود. وقتی به تهران احضار شد گفت باصراحه که یک شاهی نمی دهم. احمد آقاخان سیصد هزار تومان در حسن آباد که خانه دارد، مستقل خریداری کرده است (عین السلطنه سالور، ج ۹، ص ۷۲۸۶). او درباره سرهنگ شیخ لسکی - بعدها شهرت خانوادگی اقصاء گرفت - می نویسد که: این آدم همه روزه توی بازار تهران ودکاکین جواهری، جواهرهای غارتی خود را قیمت می کند زیرا قیمت آنها را نمی داند (همان). بی پروائی نظامیان نسبت به مردم و به ویژه نسبت به عشایر تا آنجاست که زنان و مردان چادر نشینی را که سر به اطاعت نهاده و یا به اسارت افتاده بودند، بردگان خود و یا رعایای برده سان دولت خود تصور می کردند و آنان را در اختیار مالکانی قرار می دادند که به نیروی کار نیاز داشتند. سپهبد امیر احمدی در یکی از جلسات کمیسیون روسای ادارات خرم آباد اظهار داشته بود که: افراد ایل برای رعیتی حاضرند و هر یک از مالکین هر چه رعیت لازم دارند درخواست نمایند که از افراد ایل فرستاده شود (عملیات لرستان، ص ۱۴).

عملیات نظامیان و ماموران دولت در برخی مناطق و بویژه مناطق عشایری آنچنان رسوا بود که چند نفر از عالی رتبه ترین ماموران دولتی بی هیچ تردیدی - و البته برای برائت ذمه رضاشاه از مسئولیت اعمال آنان - تمام شورش ها و صدماتی را که به مردم و دولت وارد آمده بود، به پای نادراستی و خیانت های آنان نوشته بودند. یکی از اینان، فرج الله بهرامی بود که بسال ۱۳۱۰ در باره علل و انگیزه های شورش عشایری فارس نوشت: زحماتی را که دولت در این دوسه سال اخیر از بابت فارس متحمل شده، تمام به واسطه بی شعوری یا غرض ورزی های عمدی بعضی از مامورین بوده و اگر این غرض های عمدی یا این نفهمیدگی ها نبود، علی التحقیق دولت مجبور نبود که تحمل این همه خسارت و تلفات نماید. بعد از آنکه فدوی بیشتر به روحیات مردم و ایلات و عشایر واقف می شوم، تردیدی برای بنده باقی نمانده که بعد از عملیات سه چهار ساله اول کودتا، ما دیگر احتیاج به تجهیزات قوا در داخله مملکت نداشتیم و اگر ماموران ما مردم لایقی بودند فقط

به همان نام نامی ذات مقدس همایون شاهنشاهی ارواحناه فدا، هر مقصودی که داشتند، بلا مانع می توانستند اجراء نمایند... حالا اغراض عمدی یا پول پرستی بعضی ها وسیله شده که هر روز دولت را به یک مشکل مصنوعی مواجه سازند. امری است که از خود آنها باید پرسید و در عین حال به خباث فطرت آنها لعنت فرستاد... همین قدر عرض می کنم که اگر شیراز در این دو سال اخیر امیر لشکر و والی نداشت، امروز همه مردم متجدد بودند (گزارش های ایالات و ولایات از اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران در سال ۱۳۱۰، ص ۳۷۶ - ۳۷۷).

سلطنت رضاشاه از همان آغاز با استبداد شدید و دیکتاتوری خشن و ارباب پلیسی همراه بود و در طول سلطنتش با شدت هر چه تمامتر ادامه یافت (وزارت امور خارجه فرانسه، ص ۷۳۵ و ۷۳۸ و ۷۳۹). این حکومت پلیسی توان اعتراض را از جامعه گرفته بود و مردم از بیم تعدیات شهربانی و پلیس مخفی و شکنجه های کشنده و زندان های بی پایان، از هرگونه برخوردی با حکومت پرهیزی کردند. عین السلطنه سالور در سال ۱۳۱۰ نوشته است که: مردم به طوری مرعوب شده اند که اگر زنشان را ببرند، یک کلمه حرف نخواهند زد. دو چیز را بلدییه مباح کرده که مردم مشغول آن هستند. یکی زن. یکی مسکر. شب سینما، روز خیابان پهلوی باغ ملی. هر کس آزاد به این دو مقصود است تا موسم قلهک و تجریش شود (ج ۱۰، ص ۷۶۸۴). ثبات حکومت وحشت رضاشاه تا اندازه ای بود که پیر هانری دولابلانشته کاردار سفارت فرانسه در ایران، ضمن گزارش خود به وزارتخانه متبوعش در سال ۱۳۱۷ نوشت: ترس و وحشتی را که رضاشاه در ایران به وجود آورده است، آنچنان وسیع و عمیق می باشد که علیرغم شکست های متعدد در تمام زمینه ها با وجود فقر حاکم بر جامعه، حکومت رضا شاه برای مدت بسیار طولانی بر جامعه ایران ادامه خواهد داشت (ص ۴۰).

وضع اقتصادی ایران در دوران رضاشاه و بویژه پس از سال ۱۳۱۰ به معنای واقعی کلمه خراب بود (وزارت امور خارجه فرانسه، ص ۵۲۹) و کشاورزی نیز بسیار عقب مانده و با تغییرات اندکی همچنان شبیه گذشته ها باقی مانده بود (لمبتن، ص ۴۶۴ - ۴۶۵ و ۶۸۰ - ۶۸۳، کاتوزیان، ص ۱۸۵) تا آنجا که برخی منتقدان رضاشاه، آن را بدتر از گذشته ارزیابی می کردند (لمبتن، ص ۶۸۱) و اگر کسانی همچون خانم لمبتن از تغییرات اندک در احوال رعایا گفته اند (همان) بیشتر از بابت رعایت احتیاط در پزوهش و تامل در صدور احکام قطعی در این باره بوده است اما گزارشگرانی که پنهان از چشم ماموران شهربانی به ثبت و ضبط حوادث و رویدادهای آن دوران می پرداختند، وضع روستا ها و رعایای ایران را با وضوح بیشتری منعکس می کردند. به نوشته عین السلطنه سالور: ثروت و مکنت رعایا به درجه صفر رسیده است. گندم پس از عوارض بلدییه، کرایه، قپانداری، تقلبات کاروانسرادارها، ۶ تومان، جو ۳ تومان الی ۳ تومان و نیم عاید فروشنده می شود. کاه خریدار ندارد، ممیزی، مالیات را اضافه کرده و به هر چیزی که حتی در آن آبادی نروید، مالیات بسته شده است. مباشرین تریاک سختگیری غیر مشروع می کنند و گاهی اوقات تمام هستی رعیت از بین می

رود. مالیات دخانیات و بلدیة اضافه شده است و صنعت قالی بافی عقیم مانده (ج ۱۰، ص ۷۶۴۱-۷۶۴۳) و بر همین اساس برخی مورخان نوشته اند که: در این دوران کشاورزی بر روی هم کمک چندانی دریافت نکرد و مناسبات حاکم بر آن دقیقا به همان حال باقی ماند که قرن ها دچارش بود اما دامنه تبعیض مداوم و همه جانبه ای که علیه روستائیان اعمال می شد، تنها در تمرکز سرمایه گذاری دولتی در صنایع تبلور نمی یافت و بسیار فراتر از آن می رفت. نظیر انحصار خرید و توزیع محصولات عمده کشاورزی همچون گندم و جو برای دولت و پائین بودند شدید قیمت ها. مقصود از این کار پس انداز اجباری برای انباشت سرمایه نبود بلکه هدف این سیاست ناعادلانه، کاهش مصرف دهقانان به نفع تهران و یکی دوشهر دیگر بود. انحصار دولتی برای سوبسید معدودی شهر های ممتاز به ضرر جامعه روستائی بود. از این گذشته تقریبا تمامی خدمات رفاهی و بخصوص آموزش و بهداشت و تسهیلات عمومی در تهران و به میزان کمتری در چند شهر دیگر تمرکز یافته بود. بدین سان روستائی ایرانی از هر طرف زیر فشار قرار داشت (کاتوزیان، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۶). در این دوران توجهی به کشاورزی نشد و اعتنائی به ضرورت استفاده صحیح و بهینه از آب صورت نگرفت زیرا که: تقریبا هیچ سد و هیچ شبکه آبرسانی و آبیاری ساخته نشد و هیچ فعالیتی برای آباد کردن زمین های کشاورزی و توسعه فعالیت های روستائی و افزایش محصولات کشاورزی و بهبود بخشیدن وضع مالی روستائیان و افزایش قدرت خرید روستائیان صورت نگرفت (دولابلاشته، ص ۳۹). کشاورزی ایران در این سالها هنوز از کاربرد ماشین آلات کشاورزی و ادوات جدید فلاحتی بی بهره بود (عین السلطنه سالور، ج ۱۰، ص ۷۸۲۴) و همین امر نقش موثری در اتلاف تولیدات زراعی داشت.

دوام طولانی و زیانبار روابط ارباب و رعیتی با وجود ارعاب پلیسی دوران رضاشاه، در برخی مناطق سبب اعتراضات رعایا علیه مالکان می شد. از جمله رعایای مناطقی در استان همدان کوشیدند دستکم از برخی تحمیلات خلاص شوند و مثلا دامنه بیگاری را کاهش دهند. عین السلطنه سالور که خود مالک چند روستا بود، ذیل حوادث سال ۱۳۱۰ از مخالفت های رعایای روستای کوریجان - روستای متعلق به خودش - با بیگاری و خودداری آنان از بیگاری در تنقیه قنات و حمل غله اربابی به شهر سخن گفته و به همین ترتیب از مقاومت رعایای منطقه بهار در برابر توقعات بهاءالملک قراگوزلو و خودداری آنان از پذیرش بیگاری خبر داده است (همان، ص ۷۶۳۷ - ۷۶۳۸ و ۷۶۴۶). مالکان منطقه که با هشدار و تهدید بکار گرفتن امنیه (ژاندارمری) نتوانسته بودند، رعایا را به پذیرش همه بیگاری ها وادار کنند، دست جمعی نامه هائی خطاب به وزارت خانه های داخله و عدلیه و مالیه نوشتند و خواستار مقابله با دهقانان و جلوگیری از اعمالشان شدند و هشدار دادند که این اعمال ابتدای نغمه های بلند تراست. پس از چندی ماموران امنیه به کوریجان آمدند و دهقانان را استنطاق و بازجوئی کردند و چند نفر از آنان را در برابر چشمان دهقانان دیگر شلاق زدند و برخی را جریمه کردند و از

همه تعهد گرفتند که به خواسته های ارباب عمل کنند (همان ص ۷۶۴۹ - ۷۶۵۰).

شاخص ترین معیار عقب ماندگی جامعه روستائی و نظام کشاورزی ایران که جبران آن در همان سالها اساسدستورکار جامعه ایران را تشکیل می داد، دوام و ثبات بزرگ مالکی و محرومیت وسیع رعایا و دهقانان از تملک ارضی و تشدید مناسبات ارباب و رعیتی از طریق تملکات ارضی گسترده و بی پایان شخص رضاشاه و بسیاری از امرا و افسران ارشد سازمان های نظامی و انتظامی و افزایش تعداد بورژوا- ملاکان بود. در سلطنت رضاشاه برخی از زمینداران و ملاکان بزرگ یا منقرض شدند و یا املاک خود را از دست دادند اما مالکان جدیدی جای آنها را گرفتند و به همین سبب مساحت املاک بزرگ مالکی کاهش نیافت (لمبتن، ص ۴۶۰ - ۴۶۳، سلطان زاده، ص ۱۰۳، دوستد از فرقه کمونیست ایران، ص ۷۴، اشرف و بنو عزیزی، ص ۷۶، ملیکف، ص ۱۱۸) و حتی بیشتر شد. در این دوران، طرح های آغازین برای تقسیم خالصه جات میان رعایا فراموش گردید و به طرح فروش تدریجی و مزایده ای آنها و تخصیص عایدات آنها به تشکیل بانک فلاحتی تنزل یافت (برنامه دولت اول میرزا حسن خان مستوفی الممالک در سلطنت رضاشاه. مهرماه سال ۱۳۰۵) و قاعده قدیمی دریافت مالیات زراعی ارضی که در گذشته به سبب قلت عوائد رعایا فقط از مالکان دریافت می شد (مصدق، ص ۴۰ و ۴۱) لغو گردید و پرداخت آن طبق قانون جدید مالیات املاک اربابی و دواب مصوب بیستم دی ماه ۱۳۰۴ میان مالکان و رعایا تقسیم شد. طبق قوانین و قواعد سابق، مالیات املاک اربابی پس از کسر مخارج کار و روستاو تقسیم محصول میان رعیت و مالک، از سهم ارباب و مالک دریافت می شد اما طبق ماده ۱ قانون جدید، دولت بالغ بر ۳ درصد از کل محصول را پیش از کسر هزینه های کار و روستاو پیش از تقسیم محصول میان مالک و رعیت، به عنوان مالیات دریافت می کرد (مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره پنجم، قانون مالیات املاک اربابی و دواب) و به این ترتیب عایدات ناچیز رعایا مشمول مالیات شد و از کل درآمد هایشان کاسته گردید. این قانون زیان های دیگری نیز برای رعایا در برداشت. طبق ماده ۵ این قانون، زراعت های صنعتی همچون کتان و کف و نیل و روناس و چغندر قند و چای و زعفران و زیتون و توت از آغاز کار و احداث باغات مربوطه به مدت ۵ سال از هرگونه مالیاتی معاف بودند و اربابان و مالکان نیز برای کسب سود بیشتر، از عقد قرارداد با رعایا برای کشت این محصولات خودداری می کردند و این محصولات را خود تولید می کردند تا سود بیشتری عایدشان شود (لمبتن، ص ۳۳۹، سلطانزاده، ص ۱۱۴). این قانون نیز در سال ۱۳۱۳ لغو شد و قانون بدتری به نام قانون جدید مالیات بر عایدات جای آن را گرفت که مقرر می داشت ۳ درصد قیمت هرگونه محصولات ارضی یا حیوانی به هنگام ورود به شهر یا قصبه و یا هنگام صدور از مملکت به عنوان مالیات دریافت شود (مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره نهم تقنینیه، قانون مالیات بر عایدات) و به این ترتیب باز هم بار مالیاتی دهقانان افزوده شد (لمبتن، ص ۳۴۰) و مقدار بیشتری از سهم ناچیز رعایا در محصول و همچنین مقداری از درآمد اندک رعایا از محصولات آنی که برای خود تولید

می کردند، به صورت مالیات از چرخه زندگانی تلخ وفلاکت بارشان خارج گردید. یکی از روندهای اساسی در این دوران، فروش و یا درحقیقت واگذاری رایگان مالکیت بسیاری از خالصه جات یا املاک دولتی به شخص رضاشاه و همچنین تبدیل بخشی از اوقاف ایران به املاک او بود. رضاشاه بسیاری از املاک و روستاهای دولتی را با پرداخت کمترین هزینه و قیمت هائی آنچنان نازل که از شدت ناچیزی، مضحک می نمود، به ظاهر خریداری کرد (گرگانی، اقتصاد گرگان و دشت، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، درخشانی، ص ۲۶۷) و بخشی را نیز به گروه های جدید مالکان ارضی واگذار نمود. او از همان آغاز کار به عنوان وزیر جنگ و فرمانده قشون، با تصرف بودجه و عایدات وزارتخانه، املاک فراوانی در اطراف تهران و در مازندران خریداری کرد و یکی از افسران مالی ارتش - پسر نصره الحکما و برادرزاده حکیم الملک - با انتشار شبنامه ای از اختلاس های او در بودجه ارتش پرده برداشت و جسد سربریده او پس از چند روز در یکی از چاه های قنات عشرت آباد پیدا شد (عین السلطنه سالور، ص ۷۱۱۳ و ۷۱۴۲). رضاشاه از همان آغاز سلطنت، خریداری زمین را بتصرف املاک مردم - اعم از املاک و مالک و خرده مالک - تبدیل کرد و شمال ایران را از مقسم المیاه کوهستان البرز تا دریا و از رود سرتا بجنورد مالک شد و بخش اعظم ماهیدشت و گرمسیر و سردسیر ایل کلهر را در استان کرمانشاهان و قسمتی از استان ایلام به تصرف گرفت و نام این مناطق را به باوندپور - به مرکزیت شاه آباد غرب (هارون آباد اسبق و اسلام آباد امروز) - تغییر داد و هر دم دامنه تصرفات خود را در حقوق مردم افزود و این تصرفات را به نواحی مجاور مناطق یاد شده تسری داد. به نوشته لمبتن: **املاک شخصی یا املاک مخصوص شاه را اسما خریده بودند و اسناد مالکیت آن هم بر حسب معاملاتی که با رعایت فورمالیته صورت گرفته بود، صادر شده بود. اما در غالب موارد این فورمالیته ها در حکم سرپوشی بود که روی عمل ضبط املاک نهاده بودند. در بعضی موارد مالک ملک مجبور شده بود که ملک خود را با ملکی واقع در جای دیگر معاوضه کند و در تمام موارد قیمت این دو برابر نبود (ص ۴۵۴-۴۵۵) و با همین ترتیبات و روش ها، صاحب دوهزار روسستا (هوگلاند، ص ۳۱) و یک میلیون پانصد هزار هکتار زمین زراعی (آبراهامیان، ص ۱۳۹) و ۴۴ هزار سند مالکیت شد (عاقلی، ج ۳، ص ۱۵۶۷).**

رضاشاه برای تصاحب چنین ثروت بی نظیری، همه حکومت و ارکان آن از جمله دادگستری جدید ایران را که میراث انقلاب مشروطیت بود، از طریق قوه قهریه و صدور فرمان به مجلس دست ساخته به یکی از ادارات املاک اختصاصی تبدیل کرد و کمترین اعتبار و اقتداری برای آن باقی نگذاشت. مجموعه عملیاتی که با نام پرطمطراق و مضحک احداث دادگستری نوین بدست میرزا علی اکبر خان داور - دلقک شیک پوش ستمگری های رضاشاهی - صورت گرفت، بجز نابودی نظام قضائی کشور و تبدیل آن به ابزار خدمت حقوقی ضد قانونی برای عملیات رضاشاه، چیز دیگری نبود و برای وضوح بیشتر گفتار کافی است که به سرنوشت ماده ۸۲ متمم قانون اساسی و تفسیری که مجلس شورای ملی به سلیقه داور از آن انجام داده، اشاره شود. همانگونه که می دانید مواد ۷۱

تا ۸۸ متمم قانون اساسی، در باره قوه قضائیه و اقتدار و استقلال و مصونیت آن است و جایگاه ماده ۸۲ بالصراحه حاکی از حفظ استقلال قاضی و مصونیت او از تعدیات دولت بود اما رضاشاه بنا به مقاصد و نیاتی که داشت با این استقلال و مصونیت مخالف بود و به همین دلیل علی اکبر داور وزیر دادگستری در مردادسال ۱۳۱۰، لایحه ای مبنی بر تفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی به مجلس ارائه کرد که در ماده اول آن آمده بود: مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آنست که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی توان بدون رضای خود او از شغل قضائی به شغل اداری و یا به صاحب منصبی منتقل نمود و تبدیل محل ماموریت قضات با رعایت رتبه آنان مخالف با اصل مذکور نیست. همچنین در ماده ۳ این تفسیر آمده بود که قضاتی که با رعایت ماده اول این قانون محل ماموریت آنها تبدیل شده و از قبول ماموریت امتناع نمایند، متمرّد محسوب و در محکمه انتظامی تعقیب و مطابق نظامنامه های وزارت عدلیه مجازات خواهند شد. مجلس هشتم نیز این تفسیر ضد ملی و ضد قانونی را تصویب کرد و به این ترتیب سیطره دولت و در حقیقت شخص رضاشاه بر نظام سیاسی و اداری و قانونی و قضائی کشور تکمیل شد. این تفسیر مضحک تا سال ۱۳۳۱ بر قرار بود و سرانجام در دولت مرحوم دکتر مصدق به تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۳۱ ملغا شد.

ارقام و آمار ثروت های افسانه ای رضاشاه - در مقیاس ایران - و عایدات او تنها نشان دهنده این حقیقت تلخ است که ثروت و مکنّت او در تاریخ پادشاهان ایران بی نظیر بود و هیچیک از شاهان ایران - حتی ایلخانان مغول - نیز نتوانسته بودند چنین ثروتی و چنین عایداتی برای خود فراهم کنند. رضاشاه در شمال نخست به املاک مالکان بزرگ پرداخت و روستاها و زمین های متعلق به آنان را با تبعید و حبس و شکنجه و تهدید به قتل صاحبانشان متصرف شد و کار خود را با تصرف املاک کوچک خرده مالکان ادامه داد و از آنجا به تصرف برخی از موقوفات رسید و بخش اعظم املاک خالصه یا املاک دولتی را در شمال و مناطقی از غرب ایران مالک شد. بدستور او تنها در یک مرحله از عملیات تصرف املاک مردم در شهرستان تنکابن بسال ۱۳۱۰، بالغ بر ۶۷ نفر از مالکان و دهقانان خرده مالک را - که یکی از آنان مرحوم میرزا طاهر فقیه تنکابنی از رهبران شریف انقلاب مشروطیت بود - بازداشت کردند و به زندان و تبعید فرستادند (دهنوی، ص - ۲۰۴ ۲۰۵ و - ۲۱۴ ۲۱۷). کارپردازان املاک اختصاصی رضاشاه در اجرای ماموریت خود که همانا ازدیاد املاک و ثروت شاهانه بود، از هیچ اقدامی فروگذار نمی کردند و حتی گهگاه دهقانان و خرده مالکان را وادار می کردند که دسته جمعی عریضه ای به کارپردازی منطقه خود تقدیم نموده و استدعا نمایند که املاک آنان را برای اعلیحضرت خریداری کنند (درخشانی، ص ۲۶۶). اداره املاک اختصاصی رضاشاه در شمال هفت کارپردازی داشت و در کنار هریک از این کارپردازی ها یک دفترخانه اسناد رسمی تشکیل شده بود که در تمام اوقات اداری به صدور سند مالکیت به نام رضاشاه مشغول بودند. دریافت حقوق مالکانه از رعایائی که در گذشته یا خود صاحب زمین بودند و یا در زمره رعایای مالکان سابق قرار داشتند، در بسیاری مواقع به ضرب شلاق و شکنجه

و درملاء عام و برای ارباب سایرین صورت می گرفت و گهگاه بعضی از مردان و حتی زنان آبتن را نیز برای شخم زدن زمین به گاو آهن می بستند. بیگاری و بعضی تکلیفات شاق نظیر ساختمان های موسوم به صد تومانی از بلایای کمرشکن رعایای املاک اختصاصی بود و بیگاری به هنگام سرکشی های رضاشاه از املاک شمال که هر سال دوبار در بهار و پاییز صورت می گرفت، بر این ستمگری ها می افزود زیرا دوماه پیش از سفر او به املاک شمال، رعایا مکلف به انواع بیگاری ها بودند تا کارهای املاک روپراه شده و رضایت شاه فراهم گردد. او به خوبی از بیگاری اجباری خبر داشت و در پاسخ به گزارش درخشانی که از معایب بیگاری مفرط رعایا انتقاد داشت، از او پرسیده بود که منظور خود را از بیگاری مضر توضیح دهد. کارپردازان املاک اختصاصی به هر ترتیبی در صدد بودند که درآمد های املاک اختصاصی را در حوزه خود افزایش دهند و در اجرای این خواسته هر عملی را علیه مردم جایز می دانستند. تشکیلات اداری و انتظامی این کارپردازی ها از افسران و درجه داران ارتش و شهربانی و ژاندارمری و کارمندان دولت تشکیل می شد و همه کارکنان ادارات مختلف املاک اختصاصی اعم از نظامی و انتظامی و قضائی و اداری و فنی و صنعتی و زراعی و غیره حقوق ماهانه خود را از وزارتخانه ها و ادارات دولتی دریافت می کردند. حسابسازی و بدهکار کردن مردم و ممیزی های بسیار دروغین و بیش از اندازه واقعی محصول از جمله این اعمال بود (درخشانی، ص ۲۶۳-۲۷۹). کارپردازان املاک اختصاصی هر جانداری را در هوا و دریا و کوه و جنگل و صحرا متعلق به شاه می دانستند و از هر چیزی برای او درآمد می ساختند و از طریق این روش های زننده ضد انسانی، جایگاه خود را در مراتب اداری ارتقاء می دادند. گزارش ها از دامنه زمینخواری ها و میزان تعدیات املاک اختصاصی به مردم که بلا استثنا با آگاهی شخص رضاشاه صورت می گرفت، آنچنان زننده و غیر قابل باور بود که گهگاه موجب تردید در اصالت ماجراها و حوادثی می شد که مردم شکنجه دیده و مال باخته پس از سقوط او در شکوایه های حقوقی و مقالات مطبوعاتی ابراز می داشتند و این گمان بر می آمد که شاید معترضان به افسانه سرائی و پرونده سازی علیه او پرداخته باشند اما انتشار برخی اسناد اداره املاک اختصاصی در سالهای پس از انقلاب نشان داده است که آنچه را شاکیان علیه رضاشاه ابراز داشته بودند، بی هیچ کم و کاستی، واقعیت داشته و هیچگونه خیالبافی و پرونده سازی و دروغگوئی در کار نبوده است. این اسناد آشکار کرده که ستمگری رضاشاه، همپای وحشیگری های مغولان و تالی اعمال جنون آمیز سال های آخر سلطنت نادر شاه بوده است و چرا چنین نباشد و قتیکه اداره املاک اختصاصی به مباشر املاک شاهانه در رودسر فرمان می دهد که: دستور دهید رعایای رودسر در اداره ثبت اسناد حاضر شوند و به عدم حقانیت خود اقرار نمایند تا ورقه مالکیت شش دانگ قریه رودسره به نام ذات اقدس ملوکانه صادر شود (پهلوی ها، ج ۱، ص ۲۶۹ و ۲۷۱) و یادر پاسخ به درخواست مباشر املاک شاهانه در ولایت باوند پور مبنی بر رعایت حال رعایا در گرفتن تفاوتی سنوالت گذشته به سبب تنزل فاحش قیمت غله، تاکید می کند که: تمام مطالبات و تفاوتی مباشرتی را از رعایا تا دینار آخر بگیریید تا آنجا که چیزی

باقی نماند (همان، ص ۲۷۹). دوران رضاشاه انباشته از انواع ستمگری ها بردهقانان و دوران افزایش استثمار آنان و انتشار فقر و فلاکت روستائیان بود و برخورداریشان از ترقیات فرضی دوران رضاخان چنان ناچیز و اندک بود که حتی به گفتار در نمی آمد. بقول سرمقاله نویسنده روزنامه اطلاعات: در راه مبارزه و جلوگیری از بیماری های نظیر مالاریا و بیماری های واگیر و مهلک، موفقیت بزرگی نصیب انسان امروز شده است که واقعا حیرت انگیز است اما ما از همه این پیروزی های علمی چه استفاده کرده ایم؟ هیچ..... تازه این بنگاههای ناقصی هم که داریم فقط در شهر هاست و در دهستان ها و روستاها ابدًا از این موسسات وجود ندارد. در دویست پارچه آبادی که گردش کنید، اغلب یک نفر پزشک و دارو ساز نخواهید یافت. اخیرا در شمال در املاک اختصاصی بیمارستان های کوچکی ساخته بودند ولی این بیمارستانها هم بطوریکه شنیده ایم، نه دوا داشت و نه پزشک و نه کسی به آنها مراجعه می کرد. فقط ظاهر آنها را سر و صورتی می دادند آنهم برای نمایش دادن ولی در باطن این بنگاهها هیچگونه فایده عملی نداشتند (س ۱۶، ش ۴۷۰۷، مورخ جمعه ۲۳ آبان ۱۳۲۰، ص ۱)..... وضع دهکده ها و روستاهای ما از لحاظ بهداشت به هیچوجه خوب نیست و تلفات روستائیان بویژه کودکان آنها زیاد است (اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۶۶۱، مورخ جمعه ۴ مهر ۱۳۲۰، ص ۱) و بنا بر همین حقایق تلخ، مرگ و میر کودکان در سالهای آخر سلطنت رضاشاه بین ۷۰ تا ۸۰ درصد بود و پنج بیماری یا بلای مالاریا و سیفلیس و تریاک و تیفوئید با انواع تب های شبه تیفوئید و انواع اسهال ها (دولابلانسته، ص ۳۸) همچون داس مرگ، جمعیت ایران را شکار می کرد. سقوط رضاشاه فرصتی فراهم نمود تا ستمدیدگان دوران دیکتاتوری برای استیفای حقوق خود و استرداد تمام یا بخشی از املاک مغضوبه بکوشند و جانشینش به توصیه دولت وقت، برای کاستن از میزان اعتراضات مردم که هر دم بر آن افزوده می شد، بخش بزرگی از املاک اختصاصی را به دولت واگذار کرد تا منافع و عایدات آنها را بکارگیرد و بخشی رانیز به مدعیان و مالباختگان بازگردانید اما در سال ۱۳۲۷ آنچه را که باقیمانده بود - مشتمل بر صدها روستا و هزاران مزرعه و مکان - از دولت بازپس گرفت و همه را در اختیار بنیاد پهلوی قرارداد و به این ترتیب باریگر مالکیت غیرقانونی خانواده پهلوی بر املاک مردم اعاده گردید. آری دستور کار جامعه ایران مشتمل بر تکالیف متعدد بود اما اصلاح ارضی و حل مسئله زمین و تبدیل رعایا به کشاورزان زمیندار خرده مالک، بنیاد و شالوده همه تکالیف دیگر را تشکیل می داد. به ویژه اینکه بر اثر افزایش جمعیت روستائی، بر تعداد خوش نشینان روستاها - یعنی رعایای بی زمین فاقد نسق - نیز افزوده شده و جمعیتشان در سالهای پیش از اصلاحات ارضی به حدود ۴۰ درصد روستائیان رسیده بود (هوگلاند، ص ۴۹ - ۵۰) و همین امر موجب افزایش نیازهای جامعه و کشور شده و ضرورت اصلاحات ارضی را تقویت کرده بود. فلاکت زندگانی رعایای بی زمین و روستائیان فقیر آنچنان بود که بدون کمترین زحمت و کوششی به دیده می آمد و هر وجدان آزاده ای را آزرده می ساخت و از همین طریق قدر داستان ها و اشعار برخی

نویسندگان سرشناس آن روزگار منعکس می گردید و در میان اینان، شاعر آزاده و جوان، پروین اعتصامی که بیست سال از عمر کوتاه سی و پنج ساله خود را در دوران رضاشاه گذرانیده بود، بعضی از بهترین اشعار خود را به افشای مناسبات ضد انسانی ارباب و رعیتی در دوران رضاشاه و تقبیح اعمال زمینداران و ثروتمندان و انتقاد از شاهان مال اندوز و زاهدان ریاکار و طماع و تاثیر آه و نفرین ستمدیگان بر ستمگران اختصاص داده بود (اعتصامی، دیوان، ص ۱۱۰-۱۱۲ و ۱۲۶ و ۱۳۶ و ۱۳۹-۱۴۰ و ۱۴۶ و ۱۵۲ و ۲۲۲-۲۲۳). آن وضعی که امثال پروین را متأثر و منقلب می کرد، پس از فرار رضاشاه در نشریاتی نظیر روزنامه اطلاعات و سرمقاله های کسانی همچون عباس مسعودی نیز منعکس گردید و اینگونه اشخاص بعد از ۱۵ سال دروغ پردازی و تملق گوئی و چاپلوسی، ناگزیر تا اندازه ای که مقتضی مناسبات آنان با دربار و دولت بود، از ظاهر سازی فاصله گرفتند و به محرومیت رعایا از حوائج زندگی و فقر و بیماری و مذلت و تنگدستی و آوارگی ناگزیر آنان اشاره کردند و همین وضع بود که محمدعلی افراشته را در سال ۱۳۲۲ به سرودن منظومه گیلکی زیبا و تکان دهنده مفتخورالاعیان برانگیخت که زیبایی هنری اش و حقیقت انتقاد آن از مناسبات ارباب و رعیتی و فئودالیسم ایرانی، هنوز در تاریخ ادبیات اجتماعی ایران هم تا ندارد (نک : افراشته، ص ۱۸۵ - ۲۴۷).

دوران رضاشاه بر خلاف دستور کار جامعه، دوران تشدید و تقویت روابط ارباب و رعیتی قدیم و تبدیل یکی از این زمینداران - یعنی شخص پادشاه - به بزرگترین ملاک کشور تا آن زمان و توسعه نظام ارباب و رعیتی به زیان خرده مالکان و رعایای بی زمین و خوش نشینان بود. اقتضای دستور کار جامعه ایران، دخالت هر چه بیشتر مردم در حکومت و توسعه سیاسی و اجتماعی و اصلاحات اداری در سازمان دولت و گسترش آن بود اما رضاشاه که قصوی مقاصد یک دیکتاتوری شخصی را طلب می کرد، مشروطیت و مجلس را به چنان ذلتی انداخت که کوچکترین ادارات تابعه دربار و یا اداره املاک اختصاصی بر آن فرمانروائی می کردند و بدست دربار و ارتش و سایر کارگزاران خود مجلسی از عروسک های خیمه شب بازی برپا می کرد که حتی طویله های ارتش نیز بر آنها برتری داشتند. او با اعمال و افکار خود و همچنین طراحی ها و عملیات کارگزاران خائن و بی اعتقاد و بی مرامش - کسانی همچون عبدالحسین تیمورتاش و علی اکبر داور و نصرت الدوله فیروز و سید حسن تقی زاده و مخبر السلطنه هدایت و سردار اسعد بختیاری و ذکاء الملک فروغی و قائم مقام الملک رفیع و حسن مشارو یعقوب انوار و محمد تدین و سپهبد احمد آقاخان امیراحمدی و سرلشکر کریم آقاخان بوذرجمهری و سرتیپ محمد خان درگاهی و سرلشکر محمدحسین خان آیرم و سرپاس رکن الدین مختار و صدها نفر از کسانی همانند اینان، ضرورت اصلاحات اداری را چنان مسخ و مستحیل کرد که اغلب سازمان های دولتی و عمومی خدمتگزار منافع او شدند و به ارکان شخصی و کارپردازی های اختصاصی و سازمان های بهره برداری یک فئودال بزرگ تبدیل گردیدند و با تسری مقتضیات چنین روابطی به همه جای کشور، سازمان اداری مملکت را به دشمنان آشکار و نهان مردم مبدل کرد (برای

نمونه نگاه کنید به: اسناد قم در دوره پهلوی اول، ص ۷۹ - ۸۰ و ۸۷ - ۹۰ و ۹۲ - ۹۳ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۴ - ۱۰۶ و ۱۰۸ - ۱۰۹ و ۱۱۲ - ۱۱۳ و ۱۱۸ - ۱۱۹ و ۱۲۰ - ۱۲۱). اگر مشروطیت کوشید که سازمان اداری کشور را بر پایه وضعی بالنسبه دموکراتیک و متناسب با توقع زمانه بنا کند، سازمان اداری کشور در زمان رضاشاه، مولود باز بدنی آمده ای از زهدان دیکتاتوری و ضدیت با مردم بود. مقتضیات زمانه و دستور کار جامعه، بر ساخت و امتداد خطوط مواصلاتی زمینی و هوایی و دریایی و گسترش تعلیم و تربیت عمومی و آموزش عالی و رواج علوم و فنون و توسعه درمان و بهداشت و گردش آزاد اطلاعات و انتشار فرهنگ و هنر و ادبیات و پیشرفت های صنعتی و مالی و استقلال سیاسی و تساوی اتباع ایرانی با اتباع دول خارجی در برابر قوانین ملی تاکید داشت اما آنچه که پیش آمد، بازتابی از مقاصد و منافع یک دیکتاتوری ضد ملی بشدت منفعت طلب و مال اندوز و غارتگر بود که همه عملیاتش - در اندازه های مختلف و به صورت های گوناگون - اهداف و چشم اندازهای دیکتاتور و کارگزارانش و ابزار وصول به آن اهداف را منعکس می کرد و این اهداف آشکار بود: نابودی مشروطیت و دموکراسی با ستمگری نظامی و استبداد پلیسی و سرکوبی خشن هر اعتراض صنفی و سیاسی و جلوگیری از بیداری طبقاتی و سیاسی و تملک هر چه بیشتر هر جای مرغوب در تمام ایران و تصاحب اموال و در آمد های دولتی و خدمت به منافع و سیاست های استعماری و امپریالیستی.

رضاشاه در پائیز سال ۱۳۱۹ و به هنگام عبور از لاهیجان، ضمن گفتگوئی با سرهنگ درخشانی رئیس کل بازرسی املاک اختصاصی، دستانش را به سوی کوه ها دراز کرد و گفت: طالقان را بخیرید. و در پاسخ درخشانی که گفته بود، طالقان راه شوسه ندارد، اظهار داشت که به وزارت راه ابلاغ کنید دست به کار احداث این راه بشود (درخشانی، ص ۲۷۳). او در هر کاری تنها و نخست به منفعت خود می اندیشید و سپس به آن اقدام می کرد. اصرار او برای احداث راه آهن در مسیری که طرح آن سه بار در سال های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۵ و ۱۹۲۵ توسط سه سندیکای بزرگ و بین المللی سازنده راه آهن بنام های فرانکو انگلو - روس و نیوکامن (انگلیسی) و یولین (امریکا) به سبب زیان ها بسیار و مضار اقتصادی فراوان، مردود اعلام شده بود (دکتر مصدق و نطق های تاریخی او، ص ۴۳۷) راه آهنی بدنبال داشت که ساخت آن به قول مرحوم مصدق، عین خیانت بود (دکتر مصدق و نطق های تاریخی او، ص ۲۶۰) و همین جاده پس از احداث، یکی از بهترین خطوط انتقال محصولات املاک رضاشاه از شمال به جنوب و فروش آنها در بازارهای خارجی شده بود.

اقدامات و سیاست های فرهنگی اونتیاج ناچیزی داشت زیرا در پایان سلطنت او بیش از ۹۰ درصد مردم کشور همچنان بی سواد بودند و فقط ادرصد مردم در مدارس ابتدائی به تعلیم و تربیت اشتغال داشتند. در دوران رضاشاه تناسب جمعیت شهری و روستائی تقریباً ثابت مانده و تغییر معناداری نکرده بود و همین حقیقت معلوم می دارد که رشد صنعتی کذائی دوران رضاشاه، سرابی بیش نبوده است. بر اساس

گزارش های تخمینی، جمعیت ایران در سال ها ۱۲۸۰ - ۱۹۰۱/۱۳۱۳ - ۱۹۳۴ از حدود ۹/۹۲۰/۰۰۰ نفر به حدود ۱۳/۳۲۰/۰۰۰ نفر رسید و جمعیت شهری از ۲/۰۸۰/۰۰۰ نفر به ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفر و جمعیت روستائی - با احتساب چادر نشینان - از ۷/۸۴۰/۰۰۰ نفر به ۱۰/۵۲۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت. بر این اساس، سهم شهر نشینان از جمعیت ایران در همین سال ها در حدود ۲۱ درصد و سهم روستائیان و چادر نشینان بالغ بر ۷۹ درصد بود. جمعیت کشور در سال ۱۳۱۹ / ۱۹۴۰ بالغ بر ۱۴/۵۵۰/۰۰۰ نفر شد که قریب ۳/۲۰۰/۰۰۰ نفرشان شهر نشین و حدود ۱۱/۳۵۰/۰۰۰ نفر روستائی و چادر نشین بودند. به این ترتیب سهم شهر نشینان در جمعیت کشور به حدود ۲۲ درصد و سهم روستائیان و چادر نشینان به حدود ۷۸ درصد رسید (فلور، ص ۱۲). این تغییر ناچیز در مقیاس جمعیت شناسی کلان، اهمیت چندانی ندارد و نمی توان از آن به ارزیابی های موثر دست یافت و تنها حکایت از برخی جابجائی های ناچیز دارد. طرفه اینکه عوامل اصلی این تغییرات ناچیز، نخست آوارگی و مهاجرت بخشی از روستائیان بی زمین و خوش

نشینان و خرده مالکان به حواشی شهرها (روزنامه اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۶۶۱، مورخ جمعه ۴ مهر ۱۳۲۰، ص ۱، ش ۴۶۹۶، مورخ دوشنبه ۱۲ آبان ۱۳۲۰، ص ۱، مکی، ص ۱۰۱) و سپس شهر نشینی اجباری گروه های از چادر نشینان سابق بوده که از کوهستانها و دشت ها به شهرها و حواشی شهرها تبعید شده بودند. درباره وضع عشایر چادر نشین و صدمات جبران ناپذیری که در سلطنت رضاشاه بر آنان وارد آمده بود، سخن فراوان است اما برای اختصار تنها نگاهی به نوشته عباس مسعودی دریکی از سرمقاله های روزنامه اطلاعات کافی است تا معلوم دارد که آنهمه فجایع و تلفات انسانی و آن اندازه مصایب اقتصادی که در دوران رضاشاه دامگیر عشایر چادر نشین ایران گردید، نتیجه آن طرز حکومت (اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۷۰۱، مورخ شنبه ۱۷ آبان ۱۳۲۰، ص ۱) یا طرز حکومتی بود که رضاشاه بر ایران تحمیل کرده بود. رشد صنعتی ایران نیز در این سالها تفاوت چشمگیری با گذشته نداشت و سهم آندرتولید ناخالص ملی با احتساب صنعت نفت نسبت به سال ۱۹۰۰ م که در حدود ۱۰ درصد بود، تنها چند درصد افزایش یافته و بین ۱۰ تا ۲۰ درصد نوسان داشت (فلور، ص ۹) زیرا توسعه صنعتی نازل تر از ادعاهای دولت پهلوی و طرفدارانش بود و این حقیقت از سهم کلان قالی بافی در عرصه اشتغال به عنوان بزرگترین منبع کار در ایران بسال ۱۳۱۹-۱۳۲۰ و بعد از آن آشکار است (فلور، ص ۴۷). همچنین بسیاری از کارخانه های دولتی در سالهای آخر سلطنت رضاشاه، بنگاههای ورشکسته ای بودند که بدستور شخص رضاشاه تحت حمایت های زیان آورو ضد اقتصادی دولتی قرار داشتند و یا بسیار کمتر از ظرفیت اسمی خود تولید می کردند و یا بدلیل فنی و تکنولوژیک، در وضع نیمه تعطیل بسر می بردند (دولابلا نشسته، ص ۳۵ - ۳۶، کاتوزیان، ص ۱۸۰ - ۱۸۶). روابط کاری در کارخانه ها و کارگاه های بزرگ میلیتاریزه بود و مدیران کارخانه ها و کارگاهها می توانستند هر کارگر یا کارمندی را که جرئت اعتراض به امری را به خود می داد و یا هر کسی را که نمی پسندیدند و یا خطرناک تشخیص می دادند، در زندان های داخل کارخانه بازداشت کنند و سپس به کلانتری اعزام داشته و

حبس و تنبیه او را در خواست نمایند. دستمزد کارگران در کارخانه های متعلق به رضاشاه آن اندازه ناچیز بود که اطلاق بیگاری در باره نحوه اشتغال آنان شایسته تر می نمود. حداقل دستمزد کارگران و کارمندان ایرانی در نیمه اول سلطنت رضاشاه بین ۲/۵ تا ۳ قران نوسان داشت و پاسبان ها نیز چهار ریال حقوق می گرفتند (بلوشر، ص ۲۱۷ و ۲۲۰) و در سالهای آخر سلطنت او، کارفرمایان - اعم از دولتی و خصوصی - به کودکان کارگر بین یک تا دو ریال و به زنان سه تا چهار ریال حقوق می دادند اما در بعضی کارخانه های بزرگ غیردولتی، کارفرمایان - دوراز چشم نظارت دولتی که مانع هرگونه اضافه پرداخت بود - به بعضی کارگران متخصص خود بین ۱۵ تا ۱۸ ریال دستمزد می پرداختند (دولابلانشته، ص ۳۳). بنا به گزارش برخی شاهدان عینی (دولابلانشته، ص ۳۷) و بعضی کارگران سالخورده و فعالان کهنسال کارگری، دولت ایران به فرمان رضاشاه در سال ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹، دستمزد روزانه کارگران را - بطور مشخص در اصفهان - به چهار ریال محدود کرد و کارفرمایانی را که از این دستورتخطی می کردند، به مجازات و جریمه تهدید نمود. با این حال مردم ایران با وجود چنین درآمدهای ناچیزی که حتی از تامین حداقل های زندگی نیز بر نمی آمد، برای اجرای برنامه های زیانبار اقتصادی و اجتماعی - نظیر احداث راه آهن دلخواه رضاشاه - مکلف به پرداخت مالیات غیرمستقیم قند و شکر و جای بودند (دولابلانشته، ص ۳۴). مالیاتی که علیرغم خاتمه عملیات احداث راه آهن در سال ۱۳۱۷، دریافت آن همچنان ادامه یافت و طبق گزارش های رسمی، از ۱۲۲ میلیون قران در سال ۱۳۰۷ به ۴۲۱ میلیون قران در سال ۱۳۱۷ و ۶۹۱ میلیون قران در سال ۱۳۲۰ رسید (آبراهامیان، تاریخ ایران مدرن، ص ۱۳۲) و دریافت همین مالیات ها و امثال آن یکی از عوامل موثر در گسترش فقر و گرسنگی و بیماری در میان مردم ایران بود اما به قول بلوشر: در همان زمان که مردم زیر بار مالیات و دستمزد های اندک می نالیدند، مرتب بر ثروت شاه افزوده می شد. درست همچون یکی از فرمانروایان قرون وسطی (بلوشر، ص ۲۲۰). رضاشاه شریک همه مالکیت ها و درآمدها در همه ایران و به ویژه در مناطق ثروتمند و مرغوب بود و آشکارا تمام و یا بخشی از هر درآمدی را متعلق به خود میدانست و خود گفته بود که: با اصلاحاتی که من در مملکت کرده ام، کشور به رونق بی سابقه ای رسیده است. پس بدیهی است که من هم در آن شریک باشم (بلوشر، ص ۲۲۱).

برخی اعمال غارتگرانه او حتی از حدود املاک و اموال دولت و اتباع ایران گذشت و دامن شرکای بین المللی او را گرفت و در یک مورد - داستان تملک کارخانه نساجی شاهی (قائم شهر امروزی) - به اختلاف و بحران روابط میان سفارت آلمان با دربار دولت ایران منتهی شد و این در حالی است که خود او از طرفداران حکومت هیتلر بر آلمان و مدافع نظریه حکومت مبتنی بر قدرت در آلمان و ایران و سایر نقاط عالم برای جلوگیری از سقوط ملت ها به دامن کمونیسم بود (بلوشر، ص ۳۲۰ - ۳۲۱). به نوشته بلوشر سفیر آلمان در ایران، کارخانه نساجی شاهی با سرمایه ۵۰۰ هزار تومان، یک شرکت سهامی بود که ۴۰ درصد آن متعلق به بانک ملی ایران و ۴۰ درصد آن متعلق به رضاشاه و ۲۰ درصد

دیگر نیز به عنوان وثیقه مطالبات، متعلق به شرکت های آلمانی فروشنده ماشین آلات کارخانه نساجی بود. این کارخانه سودآوری ممتازی داشت و سود خالص آن را بین ۱۵ تا ۲۰ درصد پیش بینی کرده بودند و همین امر، منفعت طلبی و طمع رضاشاه را برانگیخت و درصدد برآمد که همانند سایر موارد از طریق تهدید و ارباب - نمایندگان بانک ملی ایران که عددی نبودند - تمام کارخانه را صاحب شود اما مقاومت بلوشرسفر آلمان - به عنوان حافظ منافع شرکت های آلمانی صاحب سهم در کارخانه نساجی شاهی - اجرای این نیت را برای مدتی متوقف کرد (بلوشر، ص ۲۷۰ - ۲۷۱).

رضاشاه برخلاف تصور دولابلانشته سرانجام برافتاد و همان دستوری که او با انواع ابزارها مانع از اجرایش شده بود، بار دیگر سر برون کرد و دهقانان و رعایای بی زمین در برخی نواحی از همان نخستین روزهای فرار رضاشاه همچون دوران مشروطیت از پرداخت بهره و اجاره مالکانه و تقدیم رسوم و تعارفات گوناگون به اربابان و ملاکان خودداری کردند و سازمان های دولتی نیز در حمایت از مالکان، زبان تهدید را به کار گرفتند و رعایا و دهقانان را به کار برد امنیه و اسلحه و مجازات های سنگین هشدار دادند و تا حدودی مانع از گسترش آن شدند (روزنامه اطلاعات، ش ۴۶۷۴، ص ۱). با این همه، سختی زندگی فلاکت بار رعایا و دهقانان ایران چنان آشکار بود که حتی کارگزاران اجتماعی و فرهنگی رژیم رضاشاهی از فردای سقوط او - به هردلیلی و شاید برای فرار از مسئولیتی که دامگیرشان بود - به افشای وضع تلخ و غیر قابل قبول رعایا پرداختند و نخستین هشدارها را در این باره بر زبان آوردند. سرمقاله نویس روزنامه اطلاعات در روز جمعه چهارم مهر ۱۳۲۰ - یعنی ۱۰ روز پس از فرار رضاشاه از ایران - می نویسد که: تمام درآمدهای رعایا از روزی ۲ - ۳ ریال تجاوز نمی کند و از بسیاری حوائج زندگی محرومند و در خانه های اغلب آنها به سبب ناتوانی در خرید نفت، شب ها چراغی روشن نمی شود و به همین خاطر گروه های بزرگی از روستائیان به اطراف شهر ها مهاجرت کرده و به عملگی اشتغال دارند و رعایائی که در روستاها باقی مانده اند، اغلب به اربابان و ملاکان خود بدهکارند و قادر به مهاجرت نیستند.... مقدمه اصلاحات ارضی را ما باید اصلاح حال رعایا و برزگران قرار دهیم و اگر این کار صورت نگیرد، مانند گذشته هیچیک از اقدامات دولت نتیجه نخواهد داد (اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۶۶۱، مورخ جمعه ۴ مهر ۱۳۲۰، ص ۱).

دولت فروغی برای کاستن از ظرفیت اعتراضات دهقانان، در روز ۵ مهر سال ۱۳۲۰ با فرمانی، قیمت خرید انحصاری گندم را نسبت به پیش از ۲۵ شهریور - یعنی در کمتر از ۱۰ روز پس از فرار رضاشاه - به دو برابر افزایش داد و از حدود ۵۰۰ - ۶۰۰ ریال به مبلغ ۱۰۰۰ ریال رسانید تا تناسبی میان مخارج و عایدات دهقانان برقرار شود (اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۶۶۲، مورخ شنبه ۵ مهر ۱۳۲۰، ص ۴) و برای جلوگیری از اعتراضات کارکنان دولت و بویژه حقوق بگیران دون پایه که همانند دهقانان در عین فلاکت و سختی می زیستند - تنها بیست روز پس از سقوط رضاشاه - حداقل دستمزد آنان را از ۳۲۰ ریال به ۶۴۰ ریال افزایش داد (روزنامه اطلاعات، ش ۴۶۷۳، مورخ چهارشنبه ۱۶ مهر ۱۳۲۰، ص ۱).

ش ۴۶۷۴، مورخ پنجشنبه مورخ ۱۷ مهر ۱۳۲۰، ص ۱). این تغییرات اساسا پاسخی به نتایج اشغال کشور نبود بلکه پاسخی دیرآمد به حداقل نیاز های ضروری زندگی ایرانیان و پیشگیری از اعتراضات ملی و بروز حواث اجتماعی و مبارزه متحد مردم ستمدیده علیه کل حکومت بود. حدت چنین اوضاعی و افزایش اعتراضات و حواث ناشی از آن، تا سال ۱۳۳۲ و حتی در دولت دکترومصدق ادامه داشت اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و استیلای محمدرضا شاه بر کشور، اشکالی دیگر به خود گرفت و به ظاهر از حدت آن کاسته شد اما تضاد وسیع نظام ارباب و رعیتی با مصالح و منافع مردم و استمرار دستور کار جامعه که طول و عرض آن افزایش یافته بود، به تشدید بحران های اجتماعی و اقتصادی دامن زد و دولت ایران را به پذیرش حدودی از اصلاحات ارضی وادار نمود. در سال ۱۳۳۸ و در دوره نوزدهم مجلس شورای ملی، دولت دکتر منوچهر اقبال لایحه قانونی اصلاحات ارضی را به مجلس تقدیم کرد و نمایندگان پس از مدت ها گفتگو سرانجام در جلسه مورخ سه شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۳۸ این لایحه را تصویب کردند و بدانگونه که همه از آن خبر دارند، به اجراء در آمد.

لازمه سلامت نسبی در هر حکومتی، قانون پذیری و امانتداری است و این دو تکلیف دستکم از هنگام تشکیل دولت های ملت بنیاد تا امروز، از بدیهیات هر حکومتی شمرده می شوند و هر حاکمی که به این دو تکلیف اعتنائی نکند و برای حفظ حکومت خود و دوام حکومت دلخواه خویش، انواع ترور دولتی را به کار گیرد و ممنوعیت های حکومت را پشت سر اندازد و ممنوع شده ها را انجام دهد و بکار گیرد و حقوق سیاسی و اجتماعی مردم را از آنان سلب کند و اموال دولت و مردم را به تصرف گیرد و قوانین کشور را زیر پا نهد، تنها لایق عنوان خائن و جنایتکار است و رضاشاه چنین بود. آری برخی اعمال او پیامدهای سودمندی برای ایران داشته است و اگر معیار تعیین صفاتی که طرفداران رضاشاه برای او اختیار کرده اند، تنها همین باشد که او مثلا راه ساخته و خط آهن کشیده و چند بیمارستان احداث کرده و بر تعداد مدارس افزوده و ارتش نوینی ساخته و..... در این صورت باید دولت روسیه تزاری را پیشگام خدمات ملی در ایران دانست زیرا - اگر تنها به ظاهر قضیه نگاه شود - این دولت تا پیش از انقلاب اکتبر قریب دو هزار کیلومتر جاده شوسه و دو بیست کیلومتر خط آهن کشید (جاده های انزلی - رشت - قزوین، آستارا - اردبیل، تبریز - جلفا، تبریز - شرفخانه، قزوین - همدان، مشهد - عشق آباد و خط آهن تبریز - جلفا، تبریز - شرفخانه، قسمتی از جاده تهران - مشهد) و شبکه کشتی رانی دریاچه ارومیه را براه انداخت و بندر مهندسی ساخت و نوین انزلی را که تا پیش از افتتاح بنادر جدید در نوشهر و بندر شاه (بندر ترکمن امروز) تنها بندر دریائی معتبر در تمام ایران بود، احداث کرد و یک بانک و چند مدرسه جدید و یک دسته خدمات بهداشتی و برخی مزارع زراعی نوین به راه انداخت و ابزار جدید کشاورزی را در آن مزارع بکار گرفت و در کلنی های استعماری خود چند شبکه آبرسانی محلی احداث نمود و در نیمه شمالی کشور، دو شبکه حمل و نقل ارابه ای و موتوری به راه انداخت و نخستین واحدهای صنعتی کارگاهی کوچک

نظیر تراشکاری ها را در آذربایجان و گیلان تاسیس کرد و ماهیگیری ایران را در دریای خزر به یک صنعت سودآور - البته برای خود - تبدیل نمود (برخی تاسیسات ماهیگیری لیانازوف نظیر سردخانه های آن در بندر کباشهر هونزپس از ۱۲۰ سال دائر و فعالند) و بهره برداری صنعتی از جنگل های شمال ایران را به راه انداخت و نخستین سازمان ارتش نوین ایران یعنی بریگاد قزاق را تاسیس کرد. دولت روسیه و اتباعش تا سقوط سلسله رومانف نزدیک به ۲۰۰ میلیون روبل در ایران سرمایه گذاری کرده بودند - دولت شوروی تمام سرمایه های روسی در ایران را طبق عهدنامه دوستی سال ۱۹۲۱ رایگان به مردم ایران واگذار کرد - و این مقدار، از سرمایه گذاری همه دولت ها و اتباع خارجی دیگر در ایران بیشتر بود. اما حقیقت آنست که دولت روسیه تزاری یک دولت استعمارگر و سرمایه داران روسیه نیز غارتگرانی بودند که تنها برای استثمار بنیه اقتصادی کشور و مردم ایران و برای تصرف مراکز مستعد و آماده اقتصادی و با کاربرد قدرت نظامی و پلیسی و بکارگیری خشونت های بی اندازه و تداوم کاپیتولاسیون و اجرای بدترین تبعیض ها علیه مردم ایران و استخراج بی رویه و شدید منابع معدنی و دریائی و جنگلی و زراعی کشور و استهلاک زودرس آنها، چنین سرمایه گذاری هائی را انجام داده بودند. بر اثر چنین رفتار هائی بخش بزرگی از ظرفیت و استعداد های تولید و تجارت ملی از چرخه اقتصادی ایران خارج شد و مانع از تراکم ارزش اضافه و تبدیل آن به فناوری و مانع از توسعه اقتصاد ملی گردید و اعمال رضاشاه نیز چنین خصلت هائی داشت.

رضاشاه یک راهزن بی پروا و یک بورژوا ملاک دولتی تمام عیار بود که بدست عمال و کارگزارانش - ارتش و امنیه و نظمی و پلیس سیاسی و دولت و مجلس و دادگستری - وبا همکاری فنودال ها و بورژوازی کمپرادور، صدای رو به اوج جامعه را که اجرای دستور کار خود را می خواست، با کاربرد همه روش ها و ابزار های ضدملی و ضد قانونی در محاصره و محاق انداخت و گرانگاه آن یعنی تصفیه جامعه از نظام ارباب و رعیتی را به هیچ گرفت و بر آن سرپوشی سترون از تجدد دصوری نهاد و عنصر حیاتی و اساسی آن یعنی انتقال از نظام ارباب و رعیتی به دوران بورژوا دموکراتیک را از طریق تصاحب شخصی املاک زمینداران، مسخ کرد و به ابتدال کشانید و ظرفیت های ترقی اجتماعی را با ممانعت از تراکم ملی ارزش اضافه و تبدیل صحیح و عادلانه آن به صنعت و فناوری، به تباهی سوق داد و چنین بود که چون سقوط کرد و از ایران گریخت، انفجار شادمانی تمام ایران را فراگرفت و تنها کسانی از این حادثه مبارک، هراسان و ناخشنود شدند که یا نگران نان و نوائی بودند که در حکومت او بدست آورده بودند و یا آدمکشانی بودند که تا پیش از فرار از کشور، فرامین ضد انسانی و مقاصد ضد ملی او را اجراء می کردند. حکومت وحشت رضاشاهی در سطح علنی جامعه، هر صدائی را خفه کرده بود و خود فروختگان و خود باختگان و ساده لوحان نیز با استناد به آرامش گورستانی کشور، این تصور خیالی را در انداختند که گویا دوران رضاشاه، خالی از مخالفت های ملی و میهن دوستانه و عاری از اعتراضات مردم و بویژه مشروطه خواهان بوده است. آنان در تعقیب نیات فاسد رضاشاه و چهره

سازی از او بسیاری از خدمات مشروطه و یا تحولات پیشروانه قبل و بعد از آن را یا به هیچ گرفتند و یا آن را به نام رضاشاه نوشتند و به این ترتیب، نهاد هائی همچون دادگستری و سازمان های وابسته به آن و خدماتی همچون آموزش ابتدائی و آموزش عالی و بهداشت همگانی و احداث خطوط مواصلاتی و یا الغای کاپیتولاسیون که در ۲۲ شوال ۱۳۳۶ هـ ق و بدستور نجف قلی خان صمصام السلطنه بختیاری صدر اعظم وقت صورت گرفت (مستوفی، ج ۲، ص ۵۱۵ و ج ۳، ص ۸۲، کمره ای، ص ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۷۷) به نام او نوشته شد. با این همه و به حکم تاریخ، کسانی بدور از عریبه های چاپلوسان و در عین حال با وحشت و هراس از سرانجام کار خود، به ثبت و ضبط حقیقت روزگار پرداختند و از درد و رنج بی پایان مردم و ستمگری های بی محابای پادشاه و سیاهی مخوف حاکم بر کشور گفتند و آیندگان را از تکرار آن بر حذر داشتند. خاطرات عارف قزوینی سرشار از اوصافی همچون ناکس و زورگو و قلدر و چپاول گر و راهزن و دیو و اهریمن و جانی و دون و دشمن در حق رضاشاه است و خاطرات عین السلطنه سالور که ترس خوردگی از همه جای آن مشهود است، دستکمی از خاطرات عارف ندارد. بخشی از اشعار ملک الشعراء بهار و همچنین کتاب معروف او به نام تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، از جمله اسناد رسوائی دوران سلطنت رضاشاه هستند و خاطرات برخی از زندانیان دوران رضاشاه نظیر سدید السلطنه کبابی و آرداشس آوانسیان و میر جعفر پیشه وری و بزرگ علوی و یوسف افتخاری نیز در همین زمره قرار دارند. دهها سال بعد و درواکنش غیرعقلانی نسبت به تحولاتی دیگر، عده ای به این نتیجه رسیدند که گویا دوران سلطنت رضاشاه در کنار خدمات اندیشیده او، پیامدهای ترقی خواهانه دیگری نیز برای ایران داشته که از دیده ها پنهان مانده است. برخی از اینان با ریاکاری و شیادی های ویژه خود، حتی کوشیده اند که اعتراض به تصاحب غیرقانونی املاک عده ای از فنودال ها را، دلسوزی نسبت به ملاکان جلوه دهند. بگذار چنین بگویند زیرا آنان کسانی هستند که یا دستور کار جامعه و میهن خود را فراموش کرده اند و یا از ابتدال دستورکار جامعه سود برده اند. حکومت رضاشاه به گفته دکتر آرتور میلسپو - مستشار آمریکائی دولت ایران در سالهای ۱۳۰۱ - ۱۳۰۴ و ۱۳۲۱ - ۱۳۲۴، حکومتی فاسد و محصول فساد و برای فساد بود (به نقل از: آبراهامیان، تاریخ ایران مدرن، ص ۱۶۹ - ۱۷۰). اواز مردم ایران و به ویژه از زحمتکشسان کشوریگانه بود و با دیدگی های غیرقابل باور از هیچ کاری علیه مردم و بطور مشخص علیه کارگران و دهقانان و علیه آزادیخواهان و عدالت جویان و مشروطه خواهان و دینداران و علیه سازمان های سیاسی و صنفی طبقات مردم فروگذار نمی کرد و با وقاحتی که نظیر آن کمتر دیده شده بود، خود را صاحب اختیار جان و مال مردم و مالک همه کشور و شریک درآمد های همه کس می دانست. بیگانگی عظیم او با مقتضیات روز و با دستور کار جامعه که شتاب بیشتری گرفته بود، موجب استقرار حکومت وحشت بر کشور شد و غارتگریهای سازمان یافته شخصی و دولتی و اجرای طرح های زیانبار که تمام هزینه های آنها بردوش مردم افتاده بود و اخاذی ها و رشوه خواری های بی محابا و بی پایان افسران و درجه داران نظامی و انتظامی و کارکنان ادارات

دولتی (نک: اسناد قم در دوره پهلوی اول، ص ۲۵۶ - ۲۵۷ و - ۲۹۴ ۲۹۵ و - ۳۱۰ ۳۱۱) وقایع کالاکه بویژه افسران ارتش و شهربانی و ژاندارمری دخالت وسیعی در آن داشتند (مستوفی، ج ۳، ص ۳۶۷ - ۳۶۸) مانع از پس انداز خصوصی و عمومی و انباشت سرمایه - به استثنای گروه های معینی - در سطح ملی گردید و بطور طبیعی، جریان تراکم ارزش اضافی و تبدیل آن به فناوری های جدید، به حد توقف رسید. او تمامی دستاوردها و مطالبات انقلاب مشروطیت را مسخ کرد و برانداخت و ایران را به شکارگاه اختصاصی خود تبدیل نمود و چاپلوسی و تملق و دروغ و ریاکاری را به رفتار عمومی تبدیل کرد و جامعه را به تنزل اخلاقی مضاعف مبتلا نمود و کشور را به ملکیت خود گرفت و قوای مقننه و قضائیه و مجریه مشروطه را به ابزار سودجویی های خونین خود مبدل نمود و فساد گسترده را به وضع دائمی و رشد یابنده در نظام اداری ایران تبدیل کرد و رکن چهارم مشروطیت یعنی مطبوعات آزاد را به منتهای ذلت و حقارت انداخت و گروه بی شماری از انسان های بی گناه را گرفتار زندان و شکنجه و اعدام و ترور و تبعید و ارباب کرد و از همین رو، هنگامیکه آنگونه با فصاحت از ایران گریخت، برای او سرودند که:

تاریخ پادشاهی ضحاک ثانوی از نام او بجوی رضاشاه پهلوی.

مراجع

- پرواند آبراهامیان. تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتحی، تهران، نی، ۱۳۹۰.
- اسناد اراک (عراق - سلطان آباد) در دوره های دوم تا پنجم مجلس شورای ملی ۱۲۸۸ - ۱۳۰۴. بکوشش اسدالله عبدلی آشتیانی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
- اسناد استر آباد و دشت گرگان در دوره مشروطیت. بکوشش مصطفی نوری و اشرف سرایلو، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
- اسناد قم در دوره پهلوی اول (مجلس ششم تا دوازدهم). بکوشش محمدحسین محمدی، تهران، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲.
- احمد اشرف و علی بنو عزیزی. طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۷.
- پروین اعتصامی. دیوان، بامقدمه ملک الشعراء بهار، تهران، سوره، ۱۳۷۷.
- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. المآثر والآثار، تصحیح ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳.
- ضیاءالدین الموتی. قیام مسلحانه دهقانان الموت، تهران، ۱۳۵۹.
- ویرت بلوشر. سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
- پهلوی ها؛ خاندان پهلوی به روایت اسناد، ج ۱، رضاشاه. بکوشش فرهاد رستمی، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر و موسسه نظر، ۱۳۷۸.
- جعفر پیشه وری. آخرین سنگرهای آزادی؛ مجموعه مقالات میر جعفر پیشه وری در روزنامه حقیقت ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران، ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱، بکوشش رحیم رئیس نیا، تهران، شیرازه، ۱۳۷۷.

- جامی. گذشته چراغ راه آینده؛ تاریخ ایران در فاصله دو کودتا، تهران، سمندر، ۱۳۵۵.
- محمدتقی جورابچی. حرفی از هزاران کاندید عبارت آمد؛ وقایع تبریز و رشت ۱۳۲۶ - ۱۳۳۰ هـ.ق، بکوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- علی اکبر درخشانی. خاطرات، تهران، صفحه سفید، ۱۳۸۶.
- دکتر مصدق و نطق های تاریخی او. بکوشش حسین مکی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۴.
- دوستد از فرقه کمونیست ایران؛ ۱۳۰۲ و ۱۳۰۸. تهران، علم، ۱۳۵۹.
- پیرهانری دولابلانشته. خدمات رضاشاه و آینده این خدمات، ترجمه عطاء آیتی، تهران مجله مطالعات ایرانی، س ۱، ش ۲، زمستان ۱۳۸۲.
- محمد دهنوی. برگ هایی از تاریخ، مجله تاریخ معاصر ایران، ش ۲، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی (موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران)، ۱۳۶۹.
- هایسنت لویی رابینو. فرمانروایان گیلان، ترجمه محمدتقی پوراحمد جکتاجی و رضامدنی، رشت، گیلکان، ۱۳۶۹.
- هایسنت لویی رابینو. مشروطه گیلان به انضمام گزارش های کتاب آبی.....، به کوشش محمد روشن، رشت، طاعتی، ۱۳۶۸.
- محمدعلی راد بازقلعه ای (افراشته). شعرهای گیلکی افراشته، گردآوری و برگردان به فارسی از محمود پاینده لنگرودی، رشت، گیلکان، ۱۳۷۴.
- رسائل مشروطیت (مشروطه به روایت موافقان و مخالفان). بکوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۷.
- روزنامه اطلاعات، سال ۱۶، مورخ ۱۳۲۰.
- روزنامه انجمن.
- روزنامه صوراسرافیل.
- روزنامه مجلس.
- محمدعلی سدیدالسلطنه کبابی. اعلام الناس فی احوال بندر عباس، تصحیح احمد اقتداری، بکوشش علی ستایش، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲.
- آوتیس سلطان زاده (میکائیلیان). انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه کوشا، تهران، مازیار، ۱۳۸۳.
- میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی. خاطرات به همراه اشعار چاپ نشده، بکوشش مهدی نور محمدی، تهران، سخن، ۱۳۸۸.
- باقرعاقلی. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار و علم، ۱۳۸۰.
- جلال عبده. چهل سال در صحنه قضائی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان، بکوشش مجید تفرشی، تهران، رسا، ۱۳۶۸.
- عملیات لرستان؛ اسناد سرتیپ محمد شاه بختی ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶. بکوشش کاوه بیات، تهران، شیرازه، ۱۳۷۳.
- ابوالحسن عمیدی نوری. یادداشت های یک روزنامه نگار، بکوشش مختار حدیدی و جلال فرهنگد، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.

- قهرمان میرزا عین السلطنه سالور. خاطرات عین السلطنه سالور، بکوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر،
- ابراهیم فخرائی. گیلان در جنبش مشروطیت، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- عبدالحسین میرزا فرمانفرما. گزیده اسناد، بکوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶.
- عبدالحسین میرزا فرمانفرما. مجموعه اسناد؛ سیاق معیشت در عصر قاجار: حکمرانی و ملکداری، بکوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- ویلم فلور. صنعتی شدن ایران...، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۷۱.
- جهانگیر قائم مقامی. نهضت آزادیخواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ هـ ق بر اساس اسناد رسمی، تهران، مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی، ۱۳۵۹.
- محمدعلی کاتوزیان. اقتصاد سیاسی ایران، ج ۱، از مشروطیت تا سقوط رضاشاه، ترجمه محمدرضانقیسی، تهران، پایپروس، ۱۳۶۶.
- محمدهادی کرامتی. تاریخ دلگشای اوز، بکوشش محمد شریف کرامتی، شیراز، نوید، ۱۳۷۰.
- محمد کمره ای. روزنامه خاطرات، بکوشش محمد جواد مرادی نیا، تهران، شیرازه، ۱۳۸۲.
- گزارش‌های ایالات و ولایات از اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران در سال ۱۳۱۰ ش. تهیه و تنظیم مرکز اسناد ریاست جمهوری، شورای نظارت؛ میر حسین موسوی و هادی خانیکی و احمد مسجد جامعی، شورای علمی؛ یعقوب آژند و هاشم آقاجری و عطاءالله حسینی و عبدالرسول خیر اندیش و غلامحسین زرگری نژاد، بکوشش رضا مختاری اصفهانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳.
- آن لمبتن. مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- بی بی رابعه لوگاشوا. ترکمن‌های ایران، ترجمه حسین تحویلی و سیروس ایزدی، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۹.
- مجموعه قوانین موضوعه و مسائل مصوبه دوره نهم تقنینیه ۲۴ فروردین ۱۳۱۲ - ۲۴ فروردین ماه ۱۳۱۴. تهران، مجلس شورای ملی ایران، بی تا.
- مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره پنجم قانونگذاری از ۲۲ دلو ۱۳۰۲ تا ۲۱ بهمن ۱۳۰۴. تهران، مجلس شورای ملی ایران، ۱۳۵۰.
- حاج میرزا حسن خان محتشم السلطنه اسفندیاری. علل بدبختی ما و علاج آن، بکوشش ایرج افشار، تهران، کتاب تاریخ، دفتر چهارم، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۹.
- مرانامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره مجلس شورای ملی. بکوشش منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
- میرزاصدق خان مستشارالدوله. خاطرات و اسناد، مجموعه چهارم، مشروطیت در آذربایجان، بکوشش ایرج افشار، تهران، طلایه، ۱۳۷۰.
- عبدالله مستوفی. شرح زندگانی من، ج ۳، تهران، زوار، ۱۳۴۳.
- میرزا علی اصغر خان مشیرالممالک زنجانی. خاطرات و خاندان، بکوشش ایرج افشار، تهران، کتاب تاریخ، دفتر چهارم، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۹.
- محمدمصدق. خاطرات و تالمات، بکوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۹۰ (چاپ سیزدهم).

- حسین مکی. تاریخ بیست ساله، ج ۶، استمرار دیکتاتوری رضاشاه پهلوی، تهران، ناشر، ۱۳۶۲.
۱. س. ملیکف. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، جیبی امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- آرتور میلسپو. ماموریت امریکائی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، پیام، ۱۳۵۶.
- پرویز نائل خانلری. هفتاد سخن؛ از گوشه کنار ادبیات فارسی، ج ۳، تهران، توس، ۱۳۶۹.
- نصرت الدوله فیروز، فیروزمیرزا. مجموعه مکاتبات و اسناد و خاطرات و آثار، ج ۲، بکوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۹.
- حسینقلی خان نظام السلطنه مافی. خاطرات و اسناد، بکوشش معصومه مافی و منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران. اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی، تهران، ۱۳۷۲.
- وزارت امور خارجه فرانسه. قزاق؛ بر اساس اسناد وزارت خارجه، نویسنده و مترجم محمود پورشالچی، تهران، مروارید، ۱۳۸۴.
- حسینقلی خان وکیل الدوله مقصودلو. مخابرات استرآباد، ج ۲، بکوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- اسماعیل هنر یغمائی. جندق و قومس در اواخر دوره قاجاریه، بکوشش عبدالکریم حکمت یغمائی، تهران، نشر تاریخ ایران،
- اریک هوگلاند. زمین و انقلاب در ایران ۱۳۴۰ - ۱۳۶۰، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران، شیرازه، ۱۳۸۱.